

فرسایش حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل معاصر: از حاکمیت اقتدارگرا به سوی حاکمیت مشروط

سید قاسم زمانی *

آرمین طلعت **

شناسه دیجیتال اسناد (DOI): 10.22066/CILAMAG.2019.87762.1528

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۸

چکیده

حاکمیت به‌عنوان قدرت عالی سیاسی حکومت‌داری، در طول زمان متحول شده و همگام با مقتضیات زیست‌بشری به سوی کمال در حرکت بوده است. بر این اساس در دوران معاصر، حاکمیت از مفهوم وستفالیایی خود بسیار دور شده و دیگر آن قدرت مطلق سرکش نیست و امروزه به مثابه مسئولیت‌انگاشته می‌شود. حقوق بشر و جهانی‌شدن دو پدیده‌ای هستند که موجب فرسایش حاکمیت ملی شده‌اند. حقوق بشر و توجه جهانی به آن، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها را نشانه رفته است، به‌طوری که دولت‌ها مجبور شده‌اند حاکمیت ملی خود را با منافع بشر تطبیق دهند. همچنین پدیده جهانی‌شدن، انحصار حکمرانی را از دولت‌ها در نظام بین‌المللی گرفته است و موجبات حکمرانی جهانی را در آینده فراهم می‌آورد. در این مقاله، مفهوم حاکمیت، تحول آن در حقوق بین‌الملل و در چارچوب اصل عدم مداخله و جهانی‌شدن بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی

حاکمیت، حقوق بین‌الملل، اصل عدم مداخله، جهانی‌شدن، حکمرانی جهانی

* drghzamani@gmail.com

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

** نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
talaatarmin@gmail.com

مقدمه

واژه حاکمیت، مصدر جعلی از ریشه «حکم» به معنی استیلا یافتن و سلطه‌داشتن است. معادل حاکمیت در زبان انگلیسی، Sovereignty است که از واژه Sovereign به معنای حاکم، پادشاه و مقام برتر کشور مشتق شده است. حاکمیت به‌عنوان مفهوم سیاسی از زمان یکجانشینی بشر و ایجاد جامعه متولد شده و در طول تاریخ دچار تحولاتی شده است. واژه حاکمیت مانند بسیاری از مفاهیم علوم سیاسی، بسیار پیچیده و دارای معانی زیادی است.

بدون شک، پیمان صلح وستفالی نقطه عطف مهمی در روابط و سیاست اروپا و تاریخ جهان است. این معاهده متضمن دو اصل اساسی بود: نخست، پادشاه در قلمرو خود حکمفرمایی می‌کند.^۱ به عبارت دقیق‌تر، پادشاه در قلمرو خود استقلال دارد و استقلال وی به اراده کسی (پادشاه یا حاکم) دیگر وابسته نیست. اصل دوم بیان می‌داشت که دین پادشاه، دین رعایاست.^۲ به عبارت دیگر، این اصل به پادشاه اجازه می‌داد که فعالیت چه دین و مذهبی را در قلمرو خودش روا یا ممنوع بدارد. این اصل همچنین ممکن است مانع دخالت دولت‌های دیگر در امور داخلی سرزمین‌های دیگر به‌ویژه در زمینه مذهب و دین شود.^۳ این دو اصل در حقیقت شالوده حقوق بین‌الملل را ریختند و در قالب اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها به‌عنوان هنجار سخت تا چند دهه پیش پذیرفته شد.

در حقوق بین‌الملل سنتی، حاکمیت که مفهومی انتزاعی و اعتباری از خواست بشر بود، خود را به‌گونه‌ای تعریف کرد که همانا قدرتی مطلق و مقدس است که هیچ‌کس و هیچ چیز یارای برابری با آن را ندارد. به عبارت دیگر، بشر که بسیاری از حقوق و آزادی‌های فردی خویش را برای رسیدن به خیر مشترک طی قرارداد اجتماعی به حاکمیت واگذار کرده بود، با لویاتانی روبه‌رو شد که اعتنایی به صانع خویش نشان نمی‌داد. حقوق بین‌الملل سنتی که از معاهدات وستفالی (۱۶۴۸) ایجاد شده بود به حاکمیت، تقدسی مطلق بخشید. با وجود این، حدوث انقلاب‌های صنعتی و آزادی‌خواه و پیشرفت علم و فناوری در سده اخیر و در نتیجه، تحولات پویای اجتماع بشری، لویاتان برآمده از خواست بشر را تضعیف کرد، به‌طوری که حاکمیت دیگر آن مفهوم مطلق و لجام‌گسیخته را که جز حفظ قدرت خود به چیز دیگری نمی‌اندیشید از دست داد (حاکمیت مطلق به حاکمیت نسبی). متعاقب فرآیند تعدیل حاکمیت که کماکان ادامه دارد، دیگر دولت‌ها بازیگران و تابعان انحصاری حقوق بین‌الملل شناخته نمی‌شوند و در کنار این تابعان، بازیگران جدیدی از جمله سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های فراملی، گروه‌های مسلح و آزادی‌بخش و حتی فرد صف‌آرایی کرده‌اند. ظهور

1. *Rex est imperator in regno suo*

2. *Cuius regio, eius religio*

3. Roach, S. C., Griffiths, M. and O'Callaghan, T., *International Relations: The Key Concepts*. Routledge. 2014, p. 239.

این پدیده، بحث‌های زیادی از جمله حاکمیت مشروط و فرآیند حکمرانی جهانی را به میان آورده است. همان طور که اشاره شد، حقوق بین‌الملل از زمان پیدایش دولت‌ها تا نیمه دوم قرن بیستم، به شدت حاکمیت‌محور بود؛ از این رو توجهی به مسائل بشری نشان نمی‌داد. با وجود این، در نیم قرن اخیر، در پرتو پدیده‌هایی مانند جهانی‌شدن و حقوق بشر، بشریت در مرکز کانون توجه حقوق و به‌ویژه حقوق بین‌الملل قرار گرفته و در واقع تحولات اخیر، حاکمیت و ستفالیایی را در خسوف برده است. این مقاله در آغاز، نگاه کوتاهی به ظهور مفهوم حاکمیت در اندیشه سیاسی و حقوق بین‌الملل سنتی و معاصر خواهد داشت و روند تعدیل حاکمیت را به تصویر خواهد کشید و سپس فرسایش حاکمیت به‌ویژه در چارچوب مداخلات بشردوستانه و پدیده جهانی‌شدن و متعاقب آن، موضوع حکمرانی جهانی را به بحث خواهد گذاشت.

۱. نگاهی به روند تکامل حاکمیت در حقوق بین‌الملل

حاکمیت نیز همگام با سیر تکامل بشر متحول شده و در مسیر تکامل است. حاکمیت قبل از دولت‌های مدرن، نتیجه امری طبیعی و الهی شمرده می‌شد ولی در اندیشه سیاسی مدرن به اراده بشری پیوند خورد. حاکمیت که به‌واقع قدرتی تفویض‌شده از سوی مردم به یک انجمن سیاسی است در شکل ابتدایی دولت‌ها در یک شخص خلاصه می‌شد. به عبارت دیگر، اراده عمومی در اراده یک شخص تبلور می‌یافت. با وجود این، امروزه حاکمیت در مفهوم سیاسی آن، حاکمیت اقتدارگرا نیست بلکه مبتنی بر اراده و عقل عمومی است. مفهوم حاکمیت در آغاز، جوهره سیاسی داشت ولی به مرور زمان از آن تعبیر حقوقی نیز به عمل آمد. در این مبحث، گذری مختصر به ظهور مفهوم حاکمیت در عالم حقوق بین‌الملل خواهد شد.

۱-۱. ظهور مفهوم حاکمیت در اندیشه و حقوق بین‌الملل سنتی

فلاسفه اولیه یونان به‌ویژه فیثاغورثیان بر این اعتقاد بودند که بشر باید خویش را تابع کل سازد و سعی کند در تمام اوقات برای خیر حکومت عمل کند. به‌موجب این باور بود که آن‌ها به اعضای خود احترام به قدرت، قوانین و فضایل وقت شهروندی را تعلیم داده و این نظر را تلقین می‌کردند که نفع کل بر نفع فردی ترجیح دارد و فداکاری فرد برای جامعه، آرمان پسندیده‌ای است.^۴ سقراط و شاگرد وی افلاطون نیز معتقد بودند که فرد باید خود را تابع حکومت کند.^۵ افلاطون بر این باور

۴. فراست. اس. ای؛ درس‌های اساسی فلاسفه بزرگ، ترجمه: منوچهر شادروان، چاپ ششم، گلشن، ۱۳۹۲، ص ۲۵۴.

۵. مشهور است که در آتن، سقراط را به مرگ محکوم کردند که او و خیلی از مردم آن را به‌شدت ناعادلانه می‌دانستند. او پیشنهاد دوستانش را به دادن رشوه به نگهبانان و فرار رد کرد. در این باره سقراط استدلال می‌کرد که اگر فرار کند، قانون را شکسته است و کاری کرده که موجب ضعیف‌تر شدن حکومت می‌شود.

بود که خیر انسان، به خیر و نیکویی و جامعه بستگی دارد و فرد با حکومت به‌عنوان جامعه سیاسی می‌تواند به عالی‌ترین درجه رشد خود برسد.^۶ ارسطو نیز که پشتیبان و حامی وجود حکومت بود در نخستین پاراگراف کتاب پرآوازه خویش به نام *سیاست*، در این باره می‌گوید: «هر شهری همچنان که می‌دانیم، نوعی اجتماع است و هر اجتماعی به قصد خیر برپا می‌شود زیرا آدمی همواره می‌کوشد تا کاری را انجام دهد که خود نیکو می‌پندارد. اما اگر همه جوامع به پاره‌ای از خیر نظر دارند، آن جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده همه جوامع دیگر است، خیر برین را می‌جوید و این [گونه] جامعه است که شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد».^۷ از این رو می‌توان آغاز نظریه حاکمیت را در نظریات ارسطو و نظام حقوقی رومی قدیمی یافت. در کتاب *سیاست*، این امر به رسمیت شناخته شده است که باید یک قدرت عالی در دولت وجود داشته باشد و این قدرت می‌تواند در دست یک نفر، تعداد کمی یا عده بسیاری باشد. در میان رومی‌ها ایده حاکمیت به‌صراحت پذیرفته شده بود. بر اساس این ایده، «اراده شاه تا زمانی که مردم حقوق و قدرت خویش را به وی واگذار کرده‌اند، قدرت قانون را دارد».^۸

بدن، فیلسوف قرن شانزدهم اروپا نخستین کسی بود که در رساله خود با نام *شش کتاب درباره جمهوری*،^۹ تعریف نسبتاً کاملی از مفهوم حاکمیت ارائه کرد^{۱۰} و ویژگی‌های آن را برشمرد. در واقع تا قرن شانزدهم، یعنی قبل از تقریرات بدن راجع به حاکمیت، کسی به اندازه وی در این مفهوم کندوکاو نکرده بود. *ژان بدن*، حاکمیت را قدرت مطلق و دائمی می‌داند که به جمهوری^{۱۱} اعطا شده است. وی بیان می‌دارد از این جهت حاکمیت را دائمی می‌پندارد که چون شخصی می‌تواند قدرت مطلق به شخصی یا گروهی از اشخاص برای مدت موقتی اعطا نماید، ولی به‌محض اینکه آن زمان منقضی شد آنها به تبعه عادی تبدیل می‌شوند. از نظر این فیلسوف شهیر، حاکم واقعی همیشه قدرت خویش را در اختیار دارد.^{۱۲}

۶. همان، ص ۲۵۸.

۷. ارسطو؛ *سیاست*، ترجمه: حمید عنایت، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۷، ص ۱.

۸. C. E. Merriam, Jr., *History of the Theory of Sovereignty Since Rousseau*, Batoche Books, Kitchener, Ontario, 2001, p. 5.

۹. *Les six livres de la république*

۱۰. *ژان بدن* برای حل بحران‌های زمانه‌اش نظریه حاکمیت را ارائه داد. این نظریه در واقع اوج نوآوری وی در سیاست و حکمرانی بود. حاکمیت بنا بر نظریه او سه ویژگی دارد: مطلقه‌بودن، دائمی‌بودن و غیرقابل تقسیم‌بودن. او حاکم و حاکمیت را عامل تبدیل واحد جغرافیایی به کشور می‌داند. به عبارت دیگر، از نظر او نمی‌توان به‌صرف اجتماع مردمانی خاص در یک واحد جغرافیایی، نام کشور و دولت را به آن اطلاق کرد. از سویی، این حاکمیت و ویژگی‌های آن، واحد جغرافیایی را به کشور تبدیل می‌کند.
<http://rc.majlis.ir/fa/news/show/931564>.

۱۱. شایان ذکر است که در اینجا منظور از جمهوری، دولت است.

۱۲. Bodin, Jean, *Six Books of the Commonwealth*, Abridged and Translated by M. J. Tooley, Basil Blackwell Oxford, 1955, pp. 24-25.

ژان بُدن که سلطنت طلب متعهد بود قصد داشت به منظور اقدام شاه جهت تأسیس دولت، تکیه‌گاه حقوقی بیابد. هدف از مفهومی کردن دولت، خدمت به قدرت شاهی و مستحکم‌ساختن آن بود. بُدن دولت را با تعبیر امر عمومی (*Res Publica*) مشخص می‌کرد. به نظر وی ریپوبلیک و دولت کلماتی مترادف‌اند. در شش کتاب درباره جمهوریّت که به سال ۱۵۷۶ منتشر شد، نظریات وی به صورت سامان‌یافته تقریر شده‌اند. ژان بُدن، ریپوبلیک را چنین تعریف می‌کند: «حق حکومت بر چندین خانواده و بر اموری که ایشان با قدرت حاکم در آن اشتراک دارند» قدرت «حاکم و مسلط»، خاصه اساسی دولت است. بدون این حاکمیت و سلطه، دولت وجود ندارد.^{۱۳} با این برداشت معلوم می‌شود که وی دولت و حاکمیت را از یکدیگر جدا نمی‌داند و هر دو را همانند مفهوم واحدی بررسی می‌کند. لوآزو که شاگرد و پیرو او بود نیز حاکمیت را از دولت تفکیک‌ناپذیر دانسته و گفته است که اگر حاکمیت از دولت سلب شود دیگر دولت - کشوری وجود نخواهد داشت.^{۱۴}

حاکمیت، فارغ از مسیر تاریخی که نخست ارسطو و سپس بُدن و بعدها دیگران و کثرت‌گراها دنبال کردند، مسیر و طرفدارانی با دیدگاه‌های متفاوتی داشته است. برخی مانند هابز از حاکمیت حقوقی و عده‌ای مثل لاک از حاکمیت سیاسی دفاع کرده‌اند. برخی انواع حاکمیت را به حاکمیت اسمی در برابر حاکمیت واقعی، حاکمیت حقوقی در برابر حاکمیت سیاسی و حاکمیت حقوقی در برابر حاکمیت عملی تقسیم کرده‌اند. حاکمیت عمومی نیز به‌عنوان پایه و رمز دموکراسی با تعابیر و تعاریف مختلف مطرح شده است.^{۱۵} رابرت جکسون نیز از حاکمیت منفی و مثبت سخن به میان آورده و میان آن‌ها تمایز قائل می‌شود. منظور وی از حاکمیت منفی، عدم مداخله سایر کشورها در امور یکدیگر است و حاکمیت مثبت را توانایی دولت برای اعمال کنترل مؤثر در درون مرزهای خویش می‌داند. به نظر جکسون، بسیاری از دولت‌های جهان سوم از طریق استعمارزدایی توانستند به حاکمیت منفی دست یابند ولی نتوانستند موفقیتی در حاکمیت مثبت کسب کنند.^{۱۶}

«حاکمیت، مفهوم اساسی در حقوق بین‌الملل و به معنی اختیار یا قدرت عالیّه و تجزیه‌ناپذیر دولت جهت وضع و اعمال قوانین خود در خصوص کلیه اشخاص، اموال و وقایع داخل مرزهای آن است. حاکمیت تحت تأثیر کنترل دیگر دولت‌ها قرار نمی‌گیرد. دولت به‌خاطر داشتن حاکمیت، از مصونیت‌ها و مزایای خاصی دارد، مثل اعزام و پذیرش دیپلمات، انعقاد معاهدات و مصونیت از صلاحیت محاکم دول دیگر. با وجود این، اعمال حاکمیت در عمل، حالت مطلق ندارد. بر اساس نظریه رضایت دولت می‌توان نتیجه گرفت که هر دولتی می‌تواند محدودیت‌هایی بر اختیارات حاکمه

۱۳. کُک دین، نگوین؛ پاتریک دَینیه و آلن پله؛ حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه: حسن حبیبی، جلد اول، اطلاعات، ۱۳۸۲، ص ۷۱.

۱۴. قاضی، ابوالفضل؛ بایسته‌های حقوق اساسی، چاپ هجدهم، میزان، ۱۳۸۴، ص ۷۲.

۱۵. حاتمی، محمدرضا و محمد لعل‌علیزاده؛ میانی علم سیاست، چاپ دوم، پیام نور، ۱۳۹۰، صص ۹۴-۹۳.

۱۶. گریفیتس، مارتین و تری اوکلان؛ مفاهیم کلیدی روابط بین‌الملل، ترجمه: محمد امجد، میزان، ۱۳۸۸، ص ۵۷۰.

خود از طریق پذیرش محدودیت‌های ناشی از حقوق بین‌الملل یا در اثر تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی که عضویت آن را دارد، اعمال کند. دولت‌ها موظف به رعایت قواعد حقوقی ایجادشده توسط جامعه بین‌المللی بوده و نیز تابع برخی محدودیت‌های مندرج در معاهدات تعیین‌شده توسط سازمان‌های بین‌المللی هستند».^{۱۷}

در حقوق بین‌الملل، حاکمیت‌ها و همه دولت‌های حاکم از نظر حقوقی با هم برابرند. حقوق بین‌الملل بر اساس اصل تساوی حاکمیت‌ها شکل گرفته است. احترام به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها، به رسمیت شناختن ماهیت حقوقی دولت‌های دیگر، ایفای تعهدات و وظایف خویش و ایجاد نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هر دولت به دست خود، همه بیانگر برابری حاکمیت‌ها در حقوق بین‌الملل هستند. این پارادایم همان است که منشور ملل متحد از آن پیروی کرده است یعنی حاکمیت و ستفالیایی. به باور برخی حقوق‌دانان، حاکمیت از گونه وستفالیایی به معنای عدم دخالت دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر بود که تقریباً از سال ۱۶۴۸ تا ۱۹۸۹ ادامه یافت. البته در عمل با شکست مواجه شد و نتیجه این شکست را می‌توان در جنگ‌های اول و دوم جهانی مشاهده کرد. این نظام که صلح و امنیت را تضمین کرده بود به شکل فاجعه‌باری درهم شکست و باعث کشتن میلیون‌ها نفر شد.^{۱۸}

حاکمیت مطابق حقوق بین‌الملل معاصر به شرح زیر تعریف می‌شود: «حاکمیت در مفهوم حقوق بین‌الملل عمومی معاصر، بیانگر وضعیت حقوقی بین‌المللی دولت است که در حوزه صلاحیتی سرزمینی خود مطیع قوه حکومتی، اجرایی، تقنینی یا قضایی دولت خارجی یا تابع حقوق خارجی به جز حقوق بین‌الملل عمومی نیست».^{۱۹} حاکمیت، وضعیت حقوقی داخل در حقوق بین‌الملل است نه مافوق آن. از این‌رو حاکمیت ملزم به ایفای تعهدات بین‌المللی مطابق با حقوق بین‌الملل است؛ خواه این تعهدات از حقوق بین‌الملل عام نشأت گرفته باشد یا دولت در قالب معاهده آن‌ها را پذیرفته باشد. تنها دولت‌ها برخوردار از حاکمیت بین‌المللی هستند. از این‌رو ایالات و کانتون‌ها در دولت فدرال یا کنفدراسیون با وجود آنکه در امور داخلی خویش مستقل و قوای سه‌گانه خاص خود را دارند، دارای حاکمیت نیستند.^{۲۰} با وجود این، حاکمیت در حقوق بین‌الملل مطلق نیست؛ دولت‌ها با ورود به جامعه بین‌المللی ممکن است از طریق معاهدات و با امضا و تصویب آن، بخشی از حاکمیت

۱۷. بوسچک، رابرت بلدسو؛ فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه: بهمن آقایی، گنج دانش، ۱۳۷۵، صص ۸۳-۸۲.

18. Albahary, D., "International Human Rights and Global Governance: The End of National Sovereignty and the Emergence of a Suzerain World Polity", *Mich. St. U. Coll. LJ Int'l L.*, vol. 18, 2009, p. 522.

19. Steinberger, Helmut, "Sovereignty", *Encyclopedia for Public International Law*, vol. 10, Max Planck Institute for Comparative Public Law and International Law, 1988, p. 408.

20. *Ibid.*

خود را به جامعه جهانی واگذار کنند که از جانب آن‌ها عمل کند.^{۲۱} چهار قاعده در حقوق بین‌الملل وجود دارد که با مفهوم حاکمیت عجین است. این قواعد از دو گونه حاکمیت یعنی حاکمیت درونی و بیرونی سرچشمه می‌گیرد. حاکمیت درونی به دولت در داخل اجازه می‌دهد آزادانه در سرزمینش اعمال حاکمیت کند. از این رو بر اساس قاعده اول، حاکمیت درونی، عمل و فعالیت داخل سرزمین دولت و منحصرأ مشمول اختیارات دولت است. قاعده دوم (منع مداخله) از حاکمیت بیرونی حمایت و از دخالت سایر کشورها در امور داخلی کشور دیگر جلوگیری می‌کند. این قاعده بیانگر این واقعیت است که قدرت مطلق بالاتر و ماورای حاکمیت دولت‌ها وجود ندارد. بنابراین هیچ دولتی حق ندارد در امور داخلی کشور دیگر مداخله کند. قاعده سوم و چهارم از حاکمیت بیرونی نشأت می‌گیرند. قاعده سوم، برابری دولت‌ها در حقوق بین‌الملل است و بر اساس این قاعده، هیچ دولتی نمی‌تواند ادعای قدرتی ماورا از سایر دولت‌ها کند و آن را علیه سایر کشورها به کار گیرد. قاعده چهارم، قاعده رضایت دولت‌هاست. در حقوق بین‌الملل، هیچ سازمان و ارگان مافوق دولت‌ها وجود ندارد که آن‌ها را متعهد به قواعد بین‌المللی کند مگر با رضایت خود آن‌ها.^{۲۲} از این رو آنچه در این بخش توضیح داده شد، همه بیانگر حاکمیت اقتدارگرای وستفالیایی حقوق بین‌الملل است که در پیله و حفاظ مستحکم اصل عدم مداخله در امور داخلی تنیده شده است.

۲-۱. حاکمیت در سیاق حقوق بین‌الملل معاصر

معضلاتی همچون جنگ‌های داخلی، مواجهه با حکومت‌های استبدادی و مشکلاتی از این دست که جامعه جهانی بعد از تأسیس سازمان ملل متحد با آن روبه‌رو شد و نتوانست در حل این معضلات موفق باشد، از یک سو و از سوی دیگر، پدیده جهانی شدن که موجب وابستگی متقابل شدید دولت‌ها به یکدیگر می‌شد و مسئله جهان‌شمولی حقوق بشر و لزوم احترام به آن، به‌زودی ویژگی‌های اقتدارگرایانه حاکمیت سنتی را زیر سؤال برد. گویی بازاندیشی در تعریف مفهوم حاکمیت و چگونگی اعمال آن ضروری به نظر می‌رسید. روند فرسایش حاکمیت در حقوق بین‌الملل معاصر بعد از تأسیس سازمان ملل متحد در پرتو حقوق بشر آغاز شد و دولت‌ها در طول زمان و به مقتضای زمان به مسائل حقوق بشری واکنش نشان دادند. حقوق بین‌الملل در دهه نخستین قرن بیستم و به‌ویژه در طول سال‌های میان دو جنگ جهانی، تحولات اساسی را تجربه کرد. این تحولات به تدریج نظم کاملاً حقوقی را پی‌ریزی کرد. این نظم حقوقی، ایجاد دادگاه‌های بین‌المللی، سازمان‌های دائمی بین‌المللی و وضع برخی از قواعدی را که رفتار اقتدارگراانه دولت‌ها را محدود می‌کرد، شامل می‌شد. در حالی که

۲۱. اصولاً تفویض بخشی از حاکمیت دولت‌ها به جامعه جهانی در قالب سازمان‌های بین‌المللی صورت می‌پذیرد. سازمان ملل متحد، مثال خوبی از این امر است.

22. Ludsins, Hallie, "Returning Sovereignty to the People", *Vanderbilt Journal of Transnational Law*, vol. 46, issue 97, 2013, pp. 101-102.

این فرایند در جریان بود، حقوق‌دانان بین‌المللی، مکتب فکری خویش را بازنگری کردند و اندیشه‌های قدیمی مبتنی بر اصل حاکمیت مطلق، جای خود را به رویکردهای مدرن حقوق دادند که از اصل حاکمیت مطلق انتقاد و به نفع جامعه بین‌المللی عمل و از آموزه‌های ضد فرمالیستی پشتیبانی می‌کردند. بسیاری از صاحب‌نظران متوجه این شکاف در تاریخ شدند. شکاف میان حقوق بین‌الملل سنتی و حقوق بین‌الملل مدرن، پیامد درس‌های جنگ اول جهانی بود.^{۲۳}

بطرس غالی، دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد نیز در نوشتار خود با عنوان *تقویت سازمان ملل متحد* اظهار داشت: در حالی که احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌ها هنوز به قوت خود باقی است بدون شک، دکترین قرن‌های گذشته که حاکمیت را مطلق و منحصر به فرد می‌پنداشتند، دیگر وجود ندارد. مسئله عمده زمان ما بازاندیشی در خصوص مفهوم حاکمیت است نه تضعیف ماهیت آن که برای امنیت و همکاری بین‌المللی حیاتی است. باید به این نکته توجه داشت که حاکمیت می‌تواند بیش از یک شکل و یک کارکرد داشته باشد. این درک می‌تواند به حل مسائل در داخل دولت‌ها و روابط میان دولت‌ها با یکدیگر کمک کند و حقوق افراد و حقوق مردم به‌عنوان یک بُعد از حاکمیت جهانی را که مربوط به تمام بشریت است تضمین کند و مشارکت مشروع همه مردم را در مسائل مربوط به جهان به‌عنوان یک کل فراهم آورد. در این رابطه باید اظهار داشت که دولت‌ها و حکومت‌هایشان به‌تنهایی نمی‌توانند مشکلات را حل کنند و همکاری بین‌المللی در این باره، اجتناب‌ناپذیر و ضروری است.^{۲۴}

همچنین به نظر کریستوف شرور، تصویر سنتی از جامعه بین‌المللی که متشکل از حاکمیت و دولت‌های برابر بود نه‌تنها ضعف عملی داشت بلکه در نظر هم ضعف عمده داشت. به‌طور خاص، مفهوم برابری میان دولت‌ها تا حد زیادی خیال بود. تفاوت‌های بی‌شمار میان دولت‌ها در زمینه قدرت و ثروت، موجب تنش مداوم میان مفاهیم اساسی حقوق بین‌الملل و واقعیت شده است. علاوه بر این، تصویر یکپارچه از جامعه حقوقی بین‌المللی متشکل از دولت‌ها هرگز کاملاً دقیق نبوده و حقوق بین‌الملل همیشه برخی از بازیگران را علاوه بر از دولت‌ها حداقل برای مقاصد خاصی پذیرفته است. از جمله این بازیگران می‌توان به واتیکان مقدس، سازمان‌های بین‌المللی، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، شرکت‌ها و افراد اشاره کرد. با وجود این، بازیگران مزبور هرگز به نقش غالب دولت‌ها خدشه وارد نکرده‌اند و همیشه توسط دولت‌ها ایجاد، نظارت و تحمل شده‌اند.^{۲۵} در واقع، حاکمیت

23. Lorca, Arnulf Becker, "Sovereignty beyond the West: The End of Classical International Law". *Journal of the History of International Law/Revue d'histoire du droit international*, vol. 13, issue 1, 2011, p. 8.

24. Ghali, Boutros Boutros, "Empowering the United Nations", *Foreign Affairs*, vol. 71, Winter 1992/93, p. 89.

25. Schreuer, Christoph, "The Waning of the Sovereign State: Towards a New Paradigm for International-Law?", *EJIL*, vol. 4, 1993, p. 449.

وستفالیایی در روابط بین‌الملل معاصر با دو چالش عمده مواجه است. اولین چالش در سال ۱۹۹۳ توسط کوهِن^{۲۶} شناسایی شد. وی معتقد است که دولت‌ها دیگر نمی‌توانند از طریق اقدامات فردی و به‌تنهایی به اهداف خود برسند زیرا از جهات اقتصادی و سیاسی به هم وابسته‌اند. به عبارت دیگر، دولت توانایی این را ندارد که بدون دخالت خارجی به شکل مناسب به امنیت، ثبات اقتصادی، رفاه، آب‌وهوای تمیز و حتی استانداردهای حداقل دست یابد. چالش دوم مربوط به بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد در خصوص عدم مداخله خارجی در امور داخلی دولت است. عدم مداخله در امور داخلی دولت، یکی از شاخص‌های خدشه‌ناپذیر حاکمیت وستفالیایی بود که اینک همواره نقض می‌شود. تمام حق‌های بشری با محدود کردن دولت‌ها در آزادی شکنجه، قتل، ناپدیدسازی و تبعیض نظام‌مند، صلاحیت انحصاری داخلی دولت‌ها را درهم می‌شکنند. در این خصوص در طول دهه ۹۰ شورای امنیت، بارها دریافت که شرایط موجود در یک دولت از گرسنگی در سومالی تا ارباب و کشتار سیاسی در تیمور شرقی، صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر می‌اندازد و شرایط لازم برای مداخله مسلحانه جمعی به وجود می‌آورد. دولت‌ها دیگر باید بدانند که اگر در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت ن‌کنند به این معنی خواهد بود که امور داخلی کشور آن‌ها مصون از دخالت خارجی خواهد بود.^{۲۷} علاوه بر این، از نظر پروفیسور ویرالی، امروزه مفهوم حاکمیت، با آنچه در قرن نوزدهم وجود داشت فرق می‌کند. به عقیده ویرالی، برداشت سنتی حاکمیت با دو محدودیت بزرگ مواجه شده است. محدودیت نخست در زمینه کاربرد خودسرانه زور است که پیش‌تر جزء لاینفک حاکمیت به شمار می‌رفت و محدودیت دوم، برخاسته از افزایش احترام به حقوق بشر و حقوق ملت‌هاست. همچنین پل ماری دوپویی^{۲۸} معتقد است که شناسایی حقوق بشر، تعهدات بین‌المللی بر عهده دولت‌ها نهاده که این تعهدات بر اعمال انحصاری صلاحیت در محدوده سرزمین اثر می‌گذارد.^{۲۹}

۳-۱. رسوخ حقوق بشر در نظام حاکمیت‌محور بین‌المللی

در گذشته، زمانی که حقوق بشر هنوز موضوع داخلی دانسته می‌شد، کشورها و جامعه بین‌المللی در امور داخلی کشور، حتی در موارد جدی نقض حقوق بشر، مانند نسل‌زدایی دخالت نمی‌کردند. این رویکرد که بر پایه حاکمیت ملی بنا شده بود در قرن بیستم، بخصوص در نتیجه اقدامات آلمان نازی و جنایاتی که در جنگ جهانی دوم انجام شد و به همین ترتیب با شکست جامعه بین‌المللی

26. Keohane

27. Slaughter, Anne-Marie, "Sovereignty and Power in a Networked World Order", *Stan. J. Int'l L.*, 2004, vol. 40, p. 284.

28. Paul-Marie Dupuy

29. حبیبی، علی فقیه؛ «تحول مفهوم حاکمیت ملی دولت‌ها در پرتو دکترین مسئولیت حمایت»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۶، ص ۱۵۸.

برای جلوگیری از جنایات عظیم در کامبوج، رواندا و بوسنی و هرزگوین به چالش کشیده شد. امروز مفهوم حاکمیت در مفهوم عدم مداخله خارجی با مفهوم مسئولیت جایگزین شده است و دولت‌ها به خاطر رفاه مردم خود پاسخگو هستند.^{۳۰}

می‌توان احیای نظام حقوق بین‌الملل بشر و تأثیر آن بر نظام حاکمیت‌محور بین‌المللی در قرن بیستم را به سه موج تقسیم کرد. موج نخست برای احیای مفهوم حقوق بین‌الملل بشر در دوره معاصر، متعاقب جنایات‌ها و قساوت‌های قدرت‌های بزرگ علیه شهروندان در طول جنگ جهانی دوم رخ داد. در این عصر، دادگاه‌ها، بیانیه‌ها، معاهده‌ها و پیمان‌های مشهوری ایجاد شدند. علاوه بر این موارد، نظریه حقوق طبیعی و حقوق اخلاقی در بی‌اعتباری با پوزیتیویسم حقوقی احیا شدند. موج دوم گفتمان حقوق بشر با پروژه‌های رهایی‌مطلب‌ها از سلطه استعماری خارجی، از اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۷۰ تا جنبش‌های دموکراتیک در امریکای لاتین در دهه ۱۹۷۰ و ۸۰ همراه بود. این فرایندها به اصل خودمختاری و اصل برابری حاکمیت‌ها، معنای واقعی بخشیدند. فعالان حقوق بشر در این دوران با استناد به حقوق بین‌الملل بشر، سرکوب‌گری‌های دولت‌ها علیه شهروندان و همچنین اشغالگران را به چالش کشیدند. بیانیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر منبع مستندی برای جامعه مدنی داخلی و فعالان جنبش اجتماعی بودند که موجبات مشروعیت‌بخشیدن به تقاضاهای عدالت‌محور و دموکراسی‌محور برای تغییر سیاسی، مشروعیت به جنبش‌های مدنی و نهادینه‌کردن حقوق بشریشان را فراهم می‌آورد. فعالان محلی که ایده آزادسازی و دموکراسی‌سازی را در ذهن می‌پروراندند با کمک سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، گفتمان‌های حقوق بشری را ارائه و به ارتقای آن کمک کردند. موج سوم گفتمان و رویه حقوق بشر به‌طور چشمگیری با دو موج قبل فرق می‌کند. پس از پایان جنگ سرد، نقض‌های حقوق بشر به‌عنوان توجیهی برای وضع تحریم‌های تضعیف‌کننده و مداخلات نظامی، توسط سازمان‌های بین‌المللی یا اقدامات یک‌جانبه دولت‌ها تحت عنوان «مداخله بشردوستانه» با توجیه «اجرای» حقوق بین‌الملل بشر، به‌طور یک‌جانبه به کار گرفته شدند.^{۳۱}

برای نخستین بار در نیمه دوم قرن بیستم، تاریخ شاهد توجه نظام‌مند جامعه جهانی به حقوق بشر بود. بعد از جنگ جهانی دوم، مقامات دولتی و همچنین بازیگران غیردولتی برای دستیابی به طیف وسیعی از حقوق از جمله حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حقوق غیرتبعیض‌آمیز با یکدیگر همکاری کردند و توانستند بسیاری از این حقوق را در قالب پیمان‌ها و کنوانسیون‌های الزام‌آور بگنجانند. متعاقب این تحولات، ساختار حقوقی بین‌المللی مورد نقد و ستایش زیادی قرار

30. Union, Inter-Parliamentary, *Human Rights: Handbook for Parliamentarians*, Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights, 2016, p. 27.

31. Cohen, J. L., "Rethinking Human Rights, Democracy, and Sovereignty in the Age of Globalization", *Political Theory*, vol. 36(4), 2008, pp. 579-580; 578-606.

گرفته است. یک مثال از این ستایش‌ها، به‌چالش کشیدن نحوه رفتار خودسرانه و انحصاری دولت‌ها با شهروندان خویش است. این ایده که یک دولت در برخورد با شهروندان خویش آزادی مطلق دارد و می‌تواند وحشیانه با آن‌ها برخورد کند و دولت‌های دیگر حق دخالت در امور داخلی آن را ندارند، دیگر در قرن بیست‌ویکم مورد قبول جامعه جهانی نخواهد بود.^{۳۲} پایان جنگ سرد اساساً روابط بین‌المللی را به‌طور کلی و برای حقوق بین‌الملل تغییر داد. پایان رقابت ایدئولوژیک و ژئوپولیتیک دوجانبه، انگیزه بسیاری برای ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی برای حمایت‌نکردن از رژیم‌های ناقض حقوق بشر در پی داشت. علاوه بر این، در پی گسترش نفوذ استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر، بسیاری از دولت‌های غربی، حقوق بشر را در برنامه سیاست‌های خارجه خود گنجانده‌اند.^{۳۳}

علاوه بر این، متعاقب توجه جامعه جهانی به بشریت، در اکثر نقاط جهان، حداقل ساختار و سازوکاری حقوقی برای ارتقای حقوق بشر وجود دارد. به نظر می‌رسد که آیین شکایت فردی یکی از مؤثرترین شیوه‌های جهانی حمایت از حقوق بشر باشد. آیین شکایت فردی به قربانیان نقض حقوق بشر اختیار می‌دهد که در مراجع و دادگاه‌های بین‌المللی طرح شکایت کنند. نکته جالب توجه در این آیین این است که دولتی که علیه آن شکایت می‌شود در سطح خواهان قرار می‌گیرد بدون آنکه بتواند از حقوق حاکمیتی خویش جهت فرونشاندن یا کاهش اقدام انجام‌شده، کاری انجام بدهد.^{۳۴} کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی یکی از این سازوکارهای نخستین و پیشرفته در خصوص آیین شکایت فردی جهت ارتقای حقوق بشر است. در مقدمه این کنوانسیون از دولت‌های اروپایی خواسته شده که اقداماتی در خصوص اجرای جمعی برخی از حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر اتخاذ کنند. نکته قابل توجه در این کنوانسیون، نحوه طرح دعوی دولت از دولت دیگر و همچنین شکایت اشخاص خصوصی حقیقی و حقوقی از دولت ناقض حقوق مندرج در کنوانسیون است.^{۳۵} متعاقب این کنوانسیون، در سایر نقاط دیگر دنیا نیز آیین شکایت فردی علیه دولت‌های ناقض حقوق بشر مورد توجه قرار گرفت. پروتکل الحاقی به منشور آفریقایی حقوق بشر و خلق‌ها راجع به ایجاد دادگاه آفریقایی حقوق بشر و خلق‌ها^{۳۶} که در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۴ لازم‌الاجرا شد در ماده ۵ آیین شکایت فردی را پیش‌بینی کرده است. امروزه مفهوم

32. Simmons, B. A., *Mobilizing for Human Rights: International Law in Domestic Politics*. Cambridge University Press, 2009, p. 23.

33. Donnelly, Jack, "State Sovereignty and International Human Rights", *Ethics & International Affairs*, vol. 28, no. 2, 2014, p. 229.

34. تاموشات، کریستیان؛ حقوق بشر، ترجمه: حسین شریفی طرازکوهی، میزان، ۱۳۹۱، ص ۳۵.

35. مواد ۲۳ و ۳۴ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی متضمن نحوه طرح دعوا بین دولتی و اشخاص هستند.

36. Protocol to the African Charter on Human and Peoples' Rights on the Establishment of the African Court on Human and Peoples' Rights.

حاکمیت دولت، مطابق حقوق بین‌الملل تعدیل شده است زیرا هنجارها و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر، فرصتی را برای نظارت بر حاکمیت در سطح ملی و بین‌المللی فراهم می‌سازند. پذیرش رویه شکایات فردی از طریق پروتکل‌های اختیاری به کنوانسیون‌های بین‌المللی، محیطی را برای جبران نقض‌های حقوق بشری در مجامع بین‌المللی فراهم آورد. این رویه‌ها همچنین فرصتی برای دادگاه‌های ملی به وجود می‌آورد که هنجارها و استانداردهای ملی را برای تقویت اجرای حقوق بشر و پیوند آن‌ها با روند توسعه بسط دهند. پروتکل اختیاری به میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی (۲۰۰۸) این ایده را تقویت کرد که حقوق بشر تجزیه‌ناپذیر است و نقض حقوق بشر و نظارت بر حاکمیت، محدود به حقوق مدنی و سیاسی نیست. اگرچه چالش‌هایی در خصوص پیوند دادن ابتکار ملی راجع به توسعه با تعهدات کشورها در زمینه حقوق بشر وجود دارد، حقوق بین‌الملل بشر تأثیر زیادی در تقویت فضای اجرای حقوق اجتماعی و اقتصادی در سطح ملی دارد.^{۳۷}

رسوخ حقوق بین‌الملل بشر در تار و پود نظام بین‌المللی، موجبات وجود دولت‌های دمکرات را فراهم آورد. دولت‌ها در اواخر قرن بیستم و بیست‌ویکم دیگر خودسرانه رفتار نمی‌کنند بلکه امروزه بحث حکمرانی مطلوب، شفافیت، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری دولت در کنار مفاهیمی چون امنیت انسانی و حاکمیت قانون مطرح است. فرآیند دموکراتیزه‌شدن، این انتظارات را افزایش می‌دهد که دولت‌ها باید به طیف وسیعی از حقوق و آزادی‌های فردی احترام بگذارند. علاوه بر این، نظام دمکراتیک، محدودیت‌هایی را بر مقامات دولتی اعمال می‌کند که ناشی از حاکمیت قانون است. همچنین دموکراسی موجبات ایجاد نهادهایی مانند انتخابات آزاد، مطبوعات آزاد، سخنرانی آزاد را فراهم می‌آورد که دولت‌ها را مجاب به پاسخگو کردن اقدامات خود می‌کند.^{۳۸} در دهه‌های اخیر، حرکت‌هایی در شماری از کشورهای جهان مخصوصاً در آسیا و آفریقا به‌خاطر تعدیل و اصلاح قوانین اساسی و قوانین داخلی‌شان طبق مضامین توافق‌های بین‌المللی حقوق بشر به وجود آمده است. مثلاً در آفریقا و در کشور مغرب، بند سوم مقدمه قانون اساسی فعلی تغییر یافته و در آن ذکر شده است که همه متون قانونی بررسی و بازنگری می‌شود و با اصول و قواعد حقوق بشر مطابقت می‌یابد. روند مزبور در بسیاری از کشورهای عربی آغاز شده که حتی منجر به برکناری برخی از حکومت‌ها و چالش‌های نظام دیکتاتوری و پادشاهی سنتی با خواسته‌ها و مطالبات مردم شده است.^{۳۹} در واقع، گفتمان حقوق بشر که بر لزوم حفظ کرامت بشریت تأکید می‌کند بعد از جنگ جهانی دوم در نظام حقوق بین‌الملل رسوخ کرده و آن را تحت تأثیر قرار داده است، به‌طوری که

37. Goonesekere, S., "National Implementation of International Human Rights, Social Inclusion and the Empowerment of People". p. 3, 2013. Available at: <http://www.un.org/esa/socdev/egms/docs/2013/EmpowermentPolicies/National%20Implementation%20of%20International%20Human%20Rights.pdf>.

38. Simmons, B. A., *op.cit.*, p. 24.

۳۹. فروغی‌نیا، حسین؛ «بین‌المللی‌شدن حقوق بشر و دگردیسی در مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱، ص ۱۶۴.

بسیاری از قواعد حاکمیت‌محور این نظام در چارچوب قواعد و ارزش‌های بشری تعریف می‌شود.

۲. فرسایش حاکمیت در چارچوب ضروریات عصر حاضر

همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، حاکمیت در حقوق بین‌الملل معاصر دیگر آن وصف اقتدارگرایی خویش را که یادگار عصر و ستفالیایی بود ندارد بلکه تعدیل شده و البته همچنان این فرایند ادامه دارد. تعدیل حاکمیت و تعبیری متفاوت از آنچه قبلاً داشت پدیده‌ای است که مانند سایر پدیده‌ها در سیر روند تکاملی جامعه بشری اتفاق می‌افتد. به بیان ساده‌تر، پدیده‌ها برای حفظ بقای خودشان ناچار از تطبیق خود با ضروریات و ارزش‌های روز جامعه هستند. در این مبحث به فرسایش حاکمیت ملی در چارچوب مداخلات بشردوستانه و در عصر جهانی‌شدن و سپس به فرآیند حکمرانی جهانی‌شدن پرداخته خواهد شد که پیامد جهانی‌شدن است.

۲-۱. فرسایش حاکمیت اقتدارگرا در چارچوب مداخله بشردوستانه و مسئولیت

حمایت

زمانی که مداخله بشردوستانه (چه در چارچوب ملل متحد یا ماورای آن) در داخل یک کشور صورت می‌گیرد، این خود به معنای فقد حاکمیت مؤثر دولتی است که هدف قرار گرفته است. حاکمیت یک کشور، از حقی نشأت می‌گیرد که افراد به آن اعطا کرده‌اند. اعطای این حق از جانب افراد به قدرتی مافوق به جهت حفظ امنیت و تنظیم امور اجتماعی است. به بیان بهتر، حاکمیت، مسئولیت حمایت از شهروندان و حقوق بشری آن‌ها را در پی دارد. از این‌رو حاکمیتی که مسئول حفظ صلح و امنیت در داخل کشور خود نباشد، حاکمیت نیست بلکه حقی عاریتی است که می‌تواند از دولت سلب شود و زمانی که افراد نتوانند از حق خویش دفاع کنند مسئولیت بر دوش جامعه جهانی خواهد بود که اقدامات لازمه را صورت دهد. هیئت عالی‌رتبه راجع به تهدیدها، چالش‌ها و تغییر سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۴ در بخشی از گزارش خود با عنوان *دنیای امن‌تر: مسئولیت مشترک ما* به بحث حاکمیت و مسئولیت پرداخت. این هیئت اظهار داشت دولت‌ها با امضای منشور ملل متحد تنها از امتیازات و منافع حاکمیت بهره‌مند نمی‌شوند بلکه مسئولیت‌های ناشی از آن را پذیرفته‌اند. در ادامه گزارش، با بیان اینکه دولت‌ها تعهداتی برای حمایت از رفاه مردم خود و جامعه جهانی دارند، به این امر اشاره می‌کند که تاریخ بیانگر عدم توانایی یا اشتیاق دولت‌ها برای مقبل‌شدن مسئولیت‌های خود به منظور حمایت از مردم و اجتناب از آسیب به همسایگان خود است.^{۴۰}

مداخلات بشردوستانه در مفهوم کلاسیک، «اقدام قهری یک یا چند دولت است که بدون

40. Report of the High-level Panel on Threats, "Challenges and Change, A More Secure World: Our Shared Responsibility", *United Nations*, 2004, p. 17.

رضایت مقامات دولت دیگر و به منظور جلوگیری از رنج و مرگ گسترده در میان ساکنان، متوسل به نیروی نظامی می‌شوند.^{۴۱} در تعریفی دیگر از مداخله بشردوستانه که در گزارش کمیسیون دولت دانمارک در ژانویه ۱۹۹۹ آمده است، مداخله بشردوستانه «اقدام قهری توسط دولت‌ها در کشور دیگری بدون رضایت دولتش، یا بدون مجوز از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به منظور جلوگیری یا فرونشاندن از نقض‌های فاحش و گسترده حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که به نیروی نظامی متوسل می‌شوند».^{۴۲}

این‌گونه مداخلات به منظور حمایت از جان و حیات اشخاص در داخل یک کشور است و نیاز به درخواست آن کشور نیست. در دوران قبل از منشور یعنی در قرن نوزدهم، مداخلات مزبور بر اساس حقوق بین‌الملل پذیرفته شده بود.^{۴۳} در واقع فلسفه این مداخلات، جلوگیری از نقض گسترده و نظام‌مند حقوق بنیادین بشر است. استدلالی که برای مداخلات بشردوستانه آورده می‌شود و حقوق بین‌الملل از آن حمایت می‌کند، استناد به حقوقی است که بعد از منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۵ به شکل چشمگیری توسعه یافته‌اند. نقض‌های ناشی از کنوانسیون نسل‌زدایی ۱۹۴۸ و کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و همچنین جرایم علیه بشریت، از جمله قواعدی هستند که مبنای مداخلات بشردوستانه را ایجاد کرده‌اند، اگرچه در هیچ‌یک از این اسناد به‌صراحت به اقدامات نظامی پیشگیرانه علیه دولت ناقض این قواعد اشاره نشده است. با وجود این نمی‌توان با ناقضان این هنجارهای حقوقی، فقط به این دلیل که منشور اجازه اقدام نظامی را نمی‌دهد یا به جهت استفاده یکی از اعضای دائم شورای امنیت از حق وتو که استفاده از سازوکار امنیت ناتوان شود، با مدارا رفتار کرد.^{۴۴}

اگرچه با وجود منشور و به‌ویژه ماده ۲ آن، توسل به این‌گونه مداخلات، بسیار مشکل به نظر می‌رسد، در خصوص این مداخلات در دوران معاصر (دوران بعد از منشور) مثال‌هایی وجود دارد که نه تنها مخالفت جامعه جهانی را در پی نداشته، بلکه با استقبال نیز روبه‌رو شده است. یکی از این نمونه‌ها، مداخلات بشردوستانه بریتانیای کبیر، ایالات متحده آمریکا و فرانسه در سال ۱۹۹۱ در شمال عراق برای حمایت از هزاران کردی بود که مورد تهدید جدی مقامات نظامی عراق قرار داشتند. این مداخلات در شرایطی انجام شد که شورای امنیت اجازه این مداخله را نداده بود و این مداخلات صرفاً بر ضرورت نیازهای بشری مبتنی بود. ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر در آوریل ۱۹۹۱ در شمال عراق و در اوت ۱۹۹۲ در جنوب عراق، «منطقه پرواز ممنوع» اعلام کردند که تا سال ۲۰۰۳ ادامه

41. Ulrich Beyerlin, "Humanitarian Intervention", in R. Bernhardt, ed., *Encyclopaedia of Public International Law*, vol. 3, Amsterdam, North-Holland Publishing, 1982, p. 211.

42. Humanitarian Intervention: Legal and Political Aspects (Copenhagen, Danish Institute of International Affairs 1999) p. 11.

43. Malcolm N. Shaw, *International Law*, Cambridge University Press, 2008, p. 1155.

44. Adam, Roberts, "NATO's 'Humanitarian War' over Kosovo", *Survival*, vol. 41, no. 3, Autumn 1999, p. 107.

داشت و مورد انتقاد مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار نگرفت.^{۴۵} مورد دیگر از مداخلات بشردوستانه، مداخله نظامی ناتو در بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ بود. این مداخله برای حمایت از اقلیت آلبانیایی در یوگسلاوی و ضرورت بشردوستانه صورت پذیرفت. وزیر امور خارجه بریتانیای کبیر برای دفاع و پشتیبانی از این مداخلات اظهار داشت که «در حقوق بین‌الملل، در شرایط استثنایی و برای اجتناب از فاجعه بشری، باید اقدام نظامی صورت گیرد و این مبنای حقوقی عملیات مزبور خواهد بود». متعاقب این اقدام ناتو که پشتیبانی بسیاری از کشورها را داشت، شورای امنیت با ۱۲ رأی در مقابل ۳ رأی، محکومیت اقدامات ناتو را رد کرد.^{۴۶} سپس شورای امنیت، قطعنامه ۱۲۴۴ را تصویب و از عقب‌نشینی نیروهای یوگسلاوی استقبال کرد.^{۴۷}

در دو دهه اخیر به‌ویژه جنایات صدام حسین علیه کردهای متبوع خویش و قساوت‌های ننگین صرب‌ها علیه مسلمانان کوزوو و همچنین حکومت‌های استبدادی مانند حکومت قذافی و صدام حسین نشان داد که نقض بنیادین حقوق بشر یا حقوق بشردوستانه می‌تواند پاشنه آشیل حاکمیت‌هایی باشد که حقوق بنیادین بشری را رعایت نمی‌کنند. از همین رو مداخلات بشردوستانه بسیاری چه در چارچوب نظام امنیت جمعی ملل متحد و چه در چارچوب مداخلات یک‌جانبه کشورها علیه کشورهای ناقض حقوق بشر و بشردوستانه صورت گرفته است که علی‌رغم انتقادات وارد بر این‌گونه اقدامات، موافقان بی‌شمار و سرشناسی داشته است.

مداخله در کوزوو و عدم مداخله سازمان ملل متحد، تنش‌های میان بشریت و حاکمیت آفرید، به‌گونه‌ای که اقدام و عدم اقدام مداخلات انسانی، اعتراضاتی را در پی داشت. عده‌ای معتقد بودند که جامعه بین‌المللی به اندازه کافی مداخله نمی‌کند و برخی بر این باور بودند که مداخلات زیادی صورت می‌گیرد. همین امر موجب شکاف عمیق در جامعه بین‌المللی در دهه ۹۰ شد.^{۴۸} کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، در گزارش خود با عنوان «ما مردم: نقش سازمان ملل متحد در قرن بیست‌ویکم» متعاقب حوادث دهه ۹۰ اظهار داشت که: «ما با معمای واقعی مواجه هستیم. تعداد اندکی مخالف این امر هستند که دفاع از بشریت و دفاع از حاکمیت، اصولی است که باید از آن حمایت شود. افسوس که به ما نمی‌گویند که کدام اصل باید در مخاصمات مسلحانه در اولویت باشد.... مداخلات بشردوستانه، موضوعی حساس مملو از مصائب سیاسی است که پاسخ‌های ساده

45. Anthony Aust, *Handbook of International Law*, Cambridge, 2010, p. 212.

46. پیش‌نویس قطعنامه شورای امنیت در محکومیت اقدام نظامی ناتو در کوزوو که به توصیه بلاروس بود، با اکثریت ۱۲ به ۳ (چین، نامیبیا و روسیه) رد شد.

Antonio, Cassese, "Ex iniuria ius oritur: Are We Moving towards International Legitimation of Forcible Humanitarian Countermeasures in the World Community?", *EJIL*, 1999, vol. 10, issue 4, p. 28.

47. Malcolm N. Shaw, *op.cit.*, p. 1157.

48. سلطان‌زاده، سجاد؛ «بررسی حقوقی استناد روسیه به دکترین مسئولیت حمایت در حمله به گرجستان»، *فصلنامه سیاست خارجی*، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۹۱، ص ۹۴۳.

را نمی‌طلبد. اما مطمئناً هیچ اصل حقوقی حتی اصل حاکمیت نمی‌تواند سپری برای ارتکاب جرایم علیه بشریت باشد. زمانی که چنین جرایمی رخ داد و تلاش‌های مسالمت‌آمیز برای توقف چنین جرایمی جوابگو نبود، شورای امنیت، تعهد اخلاقی به منظور اقدام از جانب جامعه بین‌المللی دارد. این واقعیت که ما قادر به محافظت از مردم در هر جایی نیستیم، دلیلی برای دست روی دست گذاشتن نیست، زمانی که می‌توانیم کاری بکنیم. مداخلات بشردوستانه همیشه باید آخرین راه‌حل باشد، ولی در برابر کشتار جمعی راه‌حلی است که نباید از آن صرف‌نظر کرد.^{۴۹} حمایت بسیاری از کشورها از اقدامات ناتو در بحران کوزوو بیانگر این امر بود که حقوق بین‌الملل در حال تغییر به سمت توجه به بشریت و تعدیل اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها در موارد نقض گسترده حقوق بشر بود.

امروزه حاکمیت در مفهوم سنتی خویش مطابق با مقتضیات و ضروریات قرن معاصر نیست. به عبارت دیگر، سخن از حاکمیت اقتدارگرا عبث می‌نماید. در واقع، امروزه حاکمیتی مدنظر است که تعهدات بین‌المللی خویش، به‌ویژه آن دسته از تعهداتی را که از بشریت حمایت می‌کند به‌طور کامل و شایسته ایفا کند و به حقوق بشر احترام بگذارد. /یان هارد در مقاله‌ای با عنوان «آیا مداخلات بشردوستانه قانونی است؟ حاکمیت قانون در جهان نامنسجم» با برشمردن عواملی همچون نسخ بند ۴ ماده ۲ منشور، هنجاری‌شدن مداخله بشردوستانه و حاکمیت مشروط،^{۵۰} و ارائه نظریات حقوق‌دانان در خصوص این سه عامل نتیجه می‌گیرد که در برخی شرایط، مداخلات بشردوستانه قانونی است. به نظر وی، حقوق توسل به زور بعد از ۱۹۴۵ در نتیجه رفتار دولت‌ها تغییر پیدا کرده است. از این‌رو بند ۴ ماده منشور منسوخ و مداخلات بشردوستانه در حال تبدیل‌شدن به هنجار قانونی است. در خصوص حاکمیت مشروط نیز وی معتقد است که امکان مداخله بشردوستانه در حاکمیت کشور دیگر به دلیل رفتارهای افراطی دولت آن وجود دارد.^{۵۱} در دفاع عملی از نظریه /یان هارد می‌توان به اساسنامه اتحادیه آفریقا اشاره کرد. امضای اساسنامه سازمان اتحادیه آفریقا در ۲۰۰۰ توسط کشورهای عضو آن بیانگر لحظه‌ای تاریخی از تغییر رویکرد اصل عدم مداخله به اصل عدم بی‌تفاوتی بود. باید اقدام اتحادیه آفریقا را در این خصوص گامی بلند در راستای منافع و ارزش‌های بشری قلمداد کرد زیرا این سازمان نخستین اتحادیه بین‌المللی بود که چنین رویکردی

49. The Secretary General, Kofi A. Annan, *We the Peoples: the Role of United Nations on the Twenty-First Century*, United Nation Publication, 2000, p. 48. Available on: www.un.org/en/events/pastevents/pdfs/We_The_Peoples.pdf.

۵۰. Contingent sovereignty. منظور از حاکمیت مشروط که اخیراً در حقوق بین‌الملل مطرح شده است، ایفای تعهدات بین‌المللی و بنیادین یک کشور به‌ویژه حمایت از شهروندان خویش و احترام و اعتلای حقوق بشری آن‌هاست.

51. Hurd, Ian, "Is Humanitarian Intervention Legal? The Rule of Law in an Incoherent World", *Ethics & International Affairs*, vol. 25, no. 3, 2011, pp. 306-307 & 293-313.

اتخاذ کرد.^{۵۲} در بند (ت) ماده ۴ اساسنامه این سازمان، دولت‌های عضو «حق مداخله اتحادیه در یک کشور عضو بر اساس تصمیم مجمع عمومی را در رابطه با شرایط جدی یعنی جرایم جنگی، نسل‌زدایی و جرایم علیه بشریت» پذیرفتند.^{۵۳} *آلفا عمر کُناره*، رئیس پیشین کمیسیون اتحادیه، آفریقا نخستین کسی بود که این ایده را مطرح کرد. وی «بی‌تفاوت‌نبودن»^{۵۴} را دخالت متحد و شایسته در کشورهای عضو نامید و افزود «اگر ما حقیقت را نپذیریم به سمت فاجعه می‌رویم... کُناره اعلام کرد که سکوت معمول موجب درگیری‌ها در آفریقا می‌شود... ما نمی‌توانیم از مشاهده این درگیری‌ها راضی باشیم و اعلامیه صادر کنیم بلکه باید مسائل امنیتی جهت توقف فجایع حل‌وفصل شود».^{۵۵} اعزام نیروها به برون‌دی در ۲۰۰۳ و دارفور در ۲۰۰۴ نمونه‌هایی از به‌کارگیری اصل عدم بی‌تفاوتی در چارچوب اتحادیه آفریقا بود. در موقعیت‌های مناسب، رهبران آفریقایی بر تعهد خویش در خصوص «ارتقای آفریقایی باثبات، امن، مسالمت‌آمیز و توسعه‌یافته» و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در این قاره تأکید کرده‌اند. همچنین امروزه رهبران آفریقایی درباره عصر جدید عدم بی‌تفاوتی سخن می‌گویند که جانشین اصل عدم مداخله در اساسنامه قبلی این اتحادیه شده است.^{۵۶}

در راستای تحول و تکامل در جامعه بشری در خصوص توجه به بشریت، مفاهیم جدیدی همچون دکترین مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل شکل گرفت که هدف آن ارتقای جایگاه بشریت و حفاظت از آن بود. دکترین مسئولیت حمایت، نسخه پیشرفته و قانونی مداخلات بشردوستانه است که متعاقب انتقادات به مداخلات بشردوستانه ظهور کرد. کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها به دنبال گزارش دبیرکل سازمان ملل متحد در سپتامبر سال ۲۰۰۰ در کشور کانادا تشکیل شد و کار خود را در زمینه مسئولیت حمایت آغاز کرد. کمیسیون مزبور تنها بعد از یک سال، در دسامبر سال ۲۰۰۱ گزارش خود را تحت عنوان «مسئولیت حمایت» منتشر کرد. این گزارش به دنبال یافتن واکنشی مناسب نسبت به فجایع بشری و همچنین ارائه جایگزینی برای «مداخله بشردوستانه» بود. اصول اساسی و بنیادین گزارش کمیسیون بر دو اصل استوار بود: «۱- حاکمیت دولت متضمن مسئولیت است و مسئولیت اولیه برای حمایت از مردمش با خود دولت است؛ ۲- جایی که مردم از آسیب جدی در اثر جنگ داخلی، شورش، سرکوب یا ناتوانی دولت رنج می‌برند و دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند آن را متوقف یا دفع کند، اصل عدم مداخله به مسئولیت

۵۲. لازم به ذکر است که سازمان اتحادیه آفریقا یعنی سازمان پیشین این قاره، اصل عدم مداخله را پذیرفته بود.

53. Article 4(h) of Constitutive Act of African Union.

54. Non-indifference

55. Ankomah, Baffour. "African Union: From Non-Interference to Non-Indifference", *New African*, vol. 460, 2007, pp. 10-13., Available on: <https://www.questia.com/magazine/1G1-160922404/african-union-from-non-interference-to-non-indifference>. (last accessed 14/6/2017).

56. Musifiky Mwanasali, "The Era of Non-indifference", *Mail & Guardian*, 13 September, 2005. Available on: <https://mg.co.za/article/2005-09-13-the-era-of-nonindifference>.

بین‌المللی حمایت واگذار می‌شود.^{۵۷} گزارش کمیسیون در ادامه اشعار می‌دارد که «انتقال یا تضعیف حاکمیت هیچ دولتی مدنظر نیست. ولی یک شخصیت‌سازی دوباره ضروری می‌نماید: از حاکمیت به‌عنوان نظارت تا حاکمیت به‌عنوان مسئولیت در عملکردهای درونی و تعهدهای بیرونی.^{۵۸} در حقیقت با توجه به گزارش کمیسیون و تأکید سران دولت‌ها در سال ۲۰۰۵ بر مسئولیت حمایت می‌توان استدلال کرد که فلسفه وجودی ظهور مفهوم دکتترین مسئولیت حمایت، بازتعریف حاکمیت است؛ تعریفی که موجب تغییر سیاست حاکمیت از اقتدارگرایی و کنترل به سمت مسئولیت، پاسخگویی و حمایت از بشریت شد.

واقعیت این است که در دهه‌های اخیر با ظهور مفهوم دکتترین مسئولیت، اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها رنگ باخته و قداست خود را از دست داده است. دولت‌هایی که به شکل نظام‌مند و گسترده، حقوق بشری اتباع خود را پایمال می‌کنند نمی‌توانند پشت سپر حاکمیت خویش پنهان شوند، بلکه باید با قوام‌یافتن هرچه بیشتر دکتترین مسئولیت حمایت، حاکمیتی مبتنی بر ارزش‌های انسانی بنا نهند. در واقع جهان نباید بر روی تعلقات ملیتی و نژادی بنا شود بلکه باید جهان‌وطنی فکر و زندگی کرد و حفظ منافع بشریت، اولویت مشترک همه باشد نه منافع حاکمیتی. در این خصوص مارتا نوسبام اظهار می‌دارد که کسانی که نیاز به کمک و حمایت در فراسوی مرزها دارند، به حمایت کسانی نیازمندند که در داخل مرز دیگری هستند.^{۵۹} تقابل اصل عدم مداخله در امور داخلی یک کشور با مداخلات بشردوستانه و دکتترین مسئولیت حمایت، رقابتی پیروزمند به نفع بشریت خواهد بود. نمی‌توان از جامعه بین‌المللی انتظار داشت که از دولتی که به‌طور نظام‌مند و فاحش، حقوق و ارزش‌های بشری اتباع خویش را نقض می‌کند یا در مقابل نقض فاحش حقوق بشری شهروندان خود ناتوان است، حمایت کند زیرا چنین دولتی در واقع فاقد حاکمیت در سیاق حقوق بین‌الملل است و ناتوان در ایفای تعهدات بین‌المللی خود است. اگرچه دکتترین مسئولیت حمایت در فجایعی مانند دارفور سودان و اخیراً در بحران سوریه به شکست انجامیده است، ترس از اجرای دکتترین مسئولیت حمایت موجب می‌شود که دولت‌ها حاکمیت خود را بر محور خواست و آمال بشری اتباع خود بنا نهند. همین امر موجب استحاله حاکمیت از معنای وستفالیایی خویش و احترام به منافع بشریت است.

۲-۲. فرسایش حاکمیت ملی در سایه جهانی‌شدن

گزارش توسعه انسانی ملل متحد در سال ۱۹۹۹ در خصوص جهانی‌شدن اظهار داشت جهانی‌شدن

57. "International Commission on Intervention and State Sovereignty, The Responsibility to Protect", , *International Development Research Centre*, Ottawa, 2001, p. 4.

58. *Ibid.*, p. 13.

59. Glanville, Luke, *The International Community's Responsibility to Protect, Protecting the Displaced: Deepening the Responsibility to Protect*, Martinus Nijhoff, 2010, p. 194.

پدیده جدیدی نیست اما در عصر حاضر ویژگی‌های متمایزی دارد. جهانی‌شدن از دیدگاه گزارش، فشرده‌گی در زمان و مکان محوشدن مرزها و پیوند تنگاتنگ زندگی مردم در سراسر جهان با یکدیگر است. از ویژگی‌های جهانی‌شدن می‌توان به پیدایش بازارهای جدید (ارتباط میان بازارهای بزرگ جهانی) ابزارهای جدید (شبکه‌هایی اینترنتی، تلفن همراه و شبکه‌های رسانه‌ای) بازیگران جدید (سازمان جهانی تجارت، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و شرکت‌های چندملیتی) و قواعد جدید (موافقت‌نامه‌های چندجانبه راجع به تجارت، خدمات و مالکیت معنوی) اشاره کرد که همگی موجب کاهش اقتدار و سیاست ملی دولت‌ها شده‌اند.^{۶۰} جهانی‌شدن پدیده چندبعدی متشکل از فرایندهای بی‌شمار پیچیده و بهم‌پیوسته است که در وجودشان پویایی وجود دارد. جهانی‌شدن همچنین به برکت تحولات در فناوری، ارتباطات و رسانه موجب تسریع در مبادلات بین‌المللی شده است. این مبادلات میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی صورت می‌گیرد و جهانی به هم وابسته را آفریده است.^{۶۱}

جهانی‌شدن با پیشرفت مداوم فناوری اطلاعات و تجارت بین‌المللی، به سمت جهانی بی‌حد و مرز حرکت می‌کند که از سرکشی قدرت بی‌بندوبار حاکمیت جلوگیری می‌کند. کوچک‌شدن این سیاره به این معنی است که مسائل مربوط به محیط‌زیست، سلاح‌های هسته‌ای، بیماری‌ها و تروریسم، نگرانی جهانی هستند چرا که بحران مانند بیماری همه‌گیر در یک کشور می‌تواند اثرات مهمی در سراسر جهان داشته باشد.^{۶۲} آبرام چایس و آنتونیا هاندلر چایس در کتاب خود با عنوان حاکمیت جدید: تطابق با مقررات موافقت‌نامه‌های بین‌المللی بر این باورند که موافقت‌نامه‌ها، سازمان‌ها و مؤسسات بین‌المللی که روابط میان دولت‌های جدید را شکل می‌دهند، عمیقاً در سیاست و اقتصاد داخلی آن‌ها نفوذ کرده و آن‌ها را به هم پیوند داده است. یکپارچگی و قابلیت اطمینان این سیستم در بیشتر اوقات برای بسیاری از کشورها از اهمیت بالایی برخوردار است. این ملاحظات به نوبه خود منعکس‌کننده تغییرات عمیق در نظام بین‌المللی است... سیستم بین‌المللی معاصر به هم وابسته است و کشورها به دلیل حضور در سازمان‌های بین‌المللی نمی‌توانند مانند گذشته در اقدام و عمل خود آزاد باشند و تنها منافع خود را در نظر بگیرند... در نهایت حاکمیت به‌عنوان تأیید موجودیت دولت به‌عنوان عضوی از نظام بین‌المللی است. در شرایط امروز، تنها راهی که دولت‌ها می‌توانند نماینده حاکمیت و تحقق آن باشند، مشارکت در نظام‌های مختلف است که نظام بین‌المللی را نظم می‌بخشد. جداسازی از سیاق و چارچوب بین‌المللی به این معنی خواهد بود که

60. United Nations Development Programme, *Human Development Report 1999*, New York, Oxford University Press, p. 1.

61. Shelton, Dinah. "Protecting Human Rights in a Globalized World", *BC Int'l Comp. L. Rev.* vol. 25, 2002, p. 275; pp. 273-322. Available on: <http://lawdigitalcommons.bc.edu/iclr/vol25/iss2/7> (Last Accessed 12/4/2017).

62. Cohan, John Alan, "Sovereignty in a Postsovereign World", *Fla. J. Int'l L.* 18, 2006, p. 910.

ظرفیت دولت برای رشد اقتصادی و تأثیر سیاسی تحقق نخواهد یافت.^{۶۳}

مفهوم «حاکمیت جدید» بر شناسایی تغییرات بسیار در نظام بین‌المللی و سیاست‌های داخلی در قرن بیستم بنا شده است. مهم‌ترین تغییر، افزایش وابستگی متقابل است: ظهور جهانی‌شدن، ارتباط متقابل پیچیده و گوناگون مشکلات فرامرزی و مشترک مانند تخریب لایه استراتوسفری ازون از جمله این تغییرات است. دولت‌ها دیگر نمی‌توانند اقتدار کارآمد خود را بر آنچه در سرزمینشان رخ می‌دهد اعمال کنند. نقطه عطف این تحولات، پیوند عمیق میان منافع و آینده دولت‌ها و جوامع است. دولت‌ها حتی اگر قادر هم باشند نخواهند توانست مستقلاً اقدام مفید انجام دهند.^{۶۴} تشریح دوران برتری اروپایی‌ها در تجارت جهانی و ارتباط آن‌ها با خاور دور در زمینه تجارت و تبادل کالا و خدمات می‌تواند بیانگر تفاوت میان جهانی‌شدن مدرن و گذشته باشد. اگرچه ممکن است مقایسه دنیای باستانی به دلیل نبود دولت‌های مستقل با دولت‌های مدرن امروز صحیح نباشد، در آن زمان مناطق حکمرانی مستقل وجود داشت. چین در گذشته رابطه و وابستگی اقتصادی با اروپا نداشت و همچنین اقتصاد اروپا نیز به اقتصاد چین وابسته نبود. اما امروزه همبستگی متقابل میان آن‌ها افزایش یافته است و دولت‌ها مجبور به ایجاد رابطه با کشورهای دیگر برای فروش کالاها و خدمات و توسعه اقتصادی هستند. در نتیجه این ارتباطات متقابل اقتصادی می‌توان اذعان داشت که آزادی مطلق دولت و مصون‌بودن آن از هرگونه نیروی خارجی که به رفتار دولت شکل می‌دهد، کم‌رنگ شده است. دولت‌ها به معنای واقعی مجبور به تغییر رفتار خود نسبت به جامعه بین‌المللی و سایر دولت‌ها نیستند ولی این تغییر به نفع آن‌هاست.^{۶۵}

جهانی‌شدن منبع مهمی از ارزش‌های اقتصادی و سیاسی برای بشریت و هم‌زمان علت و پیامد همگرایی نظام‌های سیاسی و اقتصادی اساسی میان ملت‌هاست. در عین حال که جهانی‌شدن به همگرایی نظام‌های اقتصادی و سیاسی کمک می‌کند، همگرایی نیز به نوبه خود به گسترش جهانی‌شدن کمک می‌کند. این همگرایی موجب تغییر بنیادی در ارزش‌ها می‌شود. پذیرش ارزش‌های لیبرال دموکراسی مانند بازار آزاد، حکومت دموکراتیک و حمایت از حقوق بشر به‌طور گسترده، اگرچه نه به‌صورت جهانی، پذیرفته شده است. اگرچه ممکن است تغییر این ارزش‌ها از یک کشور به کشور دیگر متفاوت باشد، ماهیت عام این ارزش‌ها یکسان است. همگرایی ارزش‌های اقتصادی و سیاسی، یک رویداد محوری میان ملت‌هاست زیرا شرایط ضروری البته نه کافی برای

63. Abram Chayes and Antonia Handler Chayes, *The New Sovereignty: Compliance with International Regulatory Agreements*, Harvard University Press, Massachusetts, 1995, pp. 26-27.

64. Raustiala, Kal, "Rethinking the Sovereignty Debate in International Economic Law", *Journal of International Economic Law*, vol. 6, issue 4, 1 December, 2003, p. 858.

65. Badakhshani, Ofra. "Globalization: The End of State Sovereignty?", Written Assignment for International Relations. Edited by Free University of Amsterdam, Faculty of Social Sciences, Department of Political Science. 2008, pp. 51, 52. Available at: <http://www.khorasanameen.net/rws/gb01e.pdf>.

ظهور اجماع نهایی میان انسان‌ها به وجود می‌آورد که این امر را بپذیرند که تنها یک نژاد از بشر در روی کره زمین وجود دارد.^{۶۶}

ایجاد سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) لحظه‌ای کلیدی در فرآیند جهانی‌شدن به حساب می‌آید. در حالی که تعداد دولت‌های مشارکت‌کننده در این سازمان‌ها محدود بود، همکاری آن‌ها مستلزم توسعه و شناسایی رسمی منافع مشترک بود. سازمان ملل متحد و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) اجزای حیاتی در پیدایش جهانی‌شدن بودند. گات جهت کاهش موانع تجارت کالا، اصول بازار آزاد از جمله تعرفه‌های پایین‌تر، ممنوعیت برقراری محدودیت‌های مقداری^{۶۷} و ممنوعیت تبعیض علیه کالاهای خارجی را در برنامه خود قرار داد و سازمان ملل متحد، حداقل بر روی کاغذ از اصول حقوق بشر و اشکال دمکراتیک دولت‌ها حمایت می‌کرد. زمانی که این اصول مورد پذیرش جهانی قرار گرفت، هنجارهای اقتصادی و سیاسی توسعه یافت و ارزش‌های مشترک ظاهر شد.^{۶۸}

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس مشهور بریتانیایی بر این باور است که تغییر به سمت دیدگاه جهانی‌شدن، دو بُعد مهم در پی دارد: نخست اینکه مردم به‌طور فزاینده‌ای پی می‌برند مسئولیت اجتماعی به مرزهای ملی ختم نمی‌شود و آن‌ها را درمی‌نوردد. فجایع و ظلم‌هایی که بر مردم سراسر جهان می‌رود دیگر معضل غیرقابل رفع نیست بلکه موجبات مشروعیت‌بخشی به اقدامات و مداخله بین‌المللی را فراهم می‌آورد. از نظر وی، متعاقب این حس مسئولیت اجتماعی، به تدریج این فرض عمومیت می‌یابد که اجتماع بین‌المللی تعهد دارد در اوضاع بحرانی برای حمایت از حقوق بشر که در معرض خطر است مداخله کند. در بلایای طبیعی، مداخله به‌صورت کمک انسان‌دوستانه و تکنیکی است. در سال‌های اخیر درخواست‌های زیادی برای مداخله در جنگ‌های داخلی و نزاع‌های قومی و تقض حقوق بشر و ارسال نیروی پاسدار صلح نیز مطرح شده است هرچند چنین بسیجی بیش از مورد بلایای طبیعی مسئله‌آفرین است. دوم اینکه ظاهراً دیدگاه جهانی حس هویت ملی، بسیاری از مردم را به تدریج تضعیف می‌کند. هویت فرهنگی محلی در زمانه‌ای که هویت سنتی حکومت ملی دچار دگرگونی کامل است سخت احیا می‌شود. به‌عنوان مثال در اروپا ساکنان اسکاتلند و منطقه باسک اسپانیا خود را بیشتر اسکاتلندی یا باسکی یا فقط اروپایی می‌دانند تا بریتانیایی یا اسپانیایی. حکومت ملی به مثابه منبع هویت‌یابی رنگ می‌بازد، چه تغییرات سیاسی در سطح

66. Seita, Alex Y., "Globalization and the Convergence of Values", *Cornell International Law Journal*, vol. 30, issue 2, art. 5, 1997, p. 431.

67. اصل ممنوعیت برقراری محدودیت‌های مقداری، یکی از حربه‌های سیاست تجاری کلاسیک است. سازمان جهانی تجارت، وضع محدودیت‌های تجاری را از راه تعیین سهمیه بر صادرات و واردات برای کشورهای عضو منع می‌کند. ولی در مورد اجرای این اصل نیز استثنائاتی وجود دارد که از جمله می‌توان مورد کسری تراز پرداخت‌های و تجارت با کشورهای درحال توسعه را نام برد.

68. *Ibid.*, pp. 438-439.

منطقه‌ای و جهانی گرایش مردم به دولت‌شان را تضعیف می‌کند.^{۶۹} واقعیت این است که جهانی‌شدن محدودیت‌های فزاینده‌ای را بر تمهیدات فردی دولت‌ها تحمیل کرده است. تا حدودی فرایند فرسایش حاکمیت در حال حاضر ادامه دارد. ممکن است تعریف مجدد حاکمیت در جامعه، ابزاری مؤثر برای بهبود حکمرانی مطلوب و مطابقت با ارزش‌ها و آزادی‌های مشترک بشری در جامعه جهانی باشد.

امروزه در عصر پرشتاب فناوری اطلاعات، مردم به‌زودی از رویدادهای جهانی مطلع می‌شوند و نسبت به آن‌ها، چه خوب یا چه بد، واکنش نشان می‌دهند. فشار افکار عمومی در قالب نهادهای مدنی بر حکومت‌های خودشان و سازمان‌های بین‌المللی، آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد که نسبت به وقایع فراسوی مرزهایشان تصمیمات و تدابیری اتخاذ کنند. در واقع، فرآیند جهانی‌شدن موجب تغییر شیوه اندیشیدن مردم جهان (از جمله متخصصان، سیاستمداران و حقوق‌دانان) در خصوص چگونگی حکمرانی شده است.

۲-۳. حکمرانی جهانی: پارادایمی جدید برای جامعه جهانی

جیمز رُسنو یکی از نخستین کسانی بود که راجع به حکمرانی جهانی قلم‌فرسایی کرد. دغدغه وی با پرسش در مورد نظم موجود و حکمرانی جهانی آغاز شد. وی بر این باور بود که نظم موجود فاقد قدرت متمرکز و باظرفیت است که تصمیمات را در مقیاس جهانی اجرا کند.^{۷۱} به عقیده او نظام ملل متحد و دولت‌های ملی بدون شک در اجرای حکومت جهانی نقش اساسی دارند اما آن‌ها تنها بخشی از این تصویر کامل هستند. حکومت جهانی شامل نظام‌های حکومتی در تمام سطوح فعالیت‌های انسانی، از خانواده تا سازمان‌های بین‌المللی را در بر می‌گیرد که پیگیری اهداف آن دارای پیامدهای فراملی است.^{۷۲} بعدها حکمرانی جهانی به‌عنوان فرآیندی تعریف شد که هم بازیگران خصوصی و هم بازیگران عمومی و فعالیت‌های هماهنگ‌شده از طریق قواعد و دستورالعمل‌های رسمی و غیررسمی را شامل می‌شد به‌طوری که هدف مشترک و عمومی پیشرفت

۶۹. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، ترجمه: هوشنگ نایی، جلد اول، چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۹۶، ص ۱۸۱.

۷۰. حکمرانی جهانی (Global Governance)، با حکمرانی فراملی (Transnational Governance) فرق دارد. حکمرانی فراملی به انواع مختلف و غیررسمی از همکاری بین‌المللی و منطقه‌ای اطلاق می‌شود که میان دو بخش عمومی و خصوصی صورت می‌پذیرد. در خصوص حکمرانی فراملی، ن.ک:

Joerges, Christian, Inger-Johanne Sand, and Gunther Teubner, (eds.), *Transnational Governance and Constitutionalism*. Bloomsbury Publishing, 2004.

71. James N. Rosenau, *Governance, Order and Change in World Politics*, book chapter in: James N. Rosenau, Ernst-Otto Czempiel (eds.), *Governance Without Government: Order and Change in World Politics*, Cambridge University Press. 1992, p. 7. DOI: <https://doi.org/10.1017/CBO9780511521775.003>.

72. Rosenau, James N. "Governance in the Twenty-first Century", in: Jim Whitman, *Palgrave Advances in Global Governance*, 2009, p. 13. DOI: 10.1057/9780230245310.

کند.^{۷۳} مارگارت کارنر به نقل از *توماس ویس* و *رودرن ویلینکسون*، حکمرانی جهانی را این‌گونه تعریف می‌کند: «حکمرانی جهانی مجموعه‌ای از ایده‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، رویه‌ها و نهادهای رسمی و غیررسمی است که به تمام بازیگران، شامل دولت‌ها، سازمان‌های بین‌دولتی، جامعه مدنی و شرکت‌ها فراملی کمک می‌کند تا مشکلات فرامرزی را شناسایی، درک و حل‌وفصل کنند». حکمرانی جهانی شامل حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی است که توسط دولت‌ها ایجاد شده‌اند ولی فراتر از آن‌هاست زیرا جهان امروز با وجود تنوع بازیگران و سازوکارهای حکمرانی متنوع، بسیار پیچیده‌تر از قبل است و نظام دولت‌محور تضعیف شده است.^{۷۴}

کمیسیون حکمرانی جهانی^{۷۵} در خصوص کنفرانس جهانی راجع به حکمرانی جهانی که در سال ۱۹۹۸ برگزار می‌شد، گزارشی را با عنوان «محلله جهانی ما» منتشر کرد. کمیسیون در این گزارش اشاره می‌کند که رویدادهای جهانی از زمان تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ همراه با پیشرفت فناوری، انقلاب اطلاعات و آگاهی جهانی راجع به فاجعه‌های زیست‌محیطی بوده که مردم جهان را نسبت به نیازها و منافع حکمرانی جهانی آگاه خواهد کرد. کمیسیون همچنین اشاره می‌کند که حکمرانی جهانی به معنای حکومت جهانی یا فدرالیسم جهانی نیست. کمیسیون بر این باور بود که بشریت می‌تواند ارزش‌های اصلی احترام به زندگی، آزادی، عدالت و برابری، احترام دوجانبه، مراقبت و تمامیت را حفظ کند. از دیدگاه کمیسیون، قواعد عرفی جهانی، آزادی حاکمیت دولت‌ها را محدود کرده است و حساسیت ارتباط میان مسئولیت بین‌المللی و حاکمیت ملی، مانع برجسته‌ای برای رهبران دولت‌هاست و اگرچه دولت‌ها در سطح بین‌الملل مستقل هستند، نمی‌توانند که هرگونه بخواهند اقدام کنند.^{۷۶}

مایکل ویس، حکمرانی جهانی را وسیله اکتشافی برای ترسیم و توصیف نابسامانی تحول در حال تسریع سیستم بین‌المللی می‌داند. به نظر وی اگرچه دولت‌ها قدرت مرکزی هستند، اقتدار آن‌ها به شیوه‌های مهم در حال فرسایش است. دیگر مانند گذشته، سازمان‌های بین‌المللی در کنترل آن‌ها نیستند. سازمان‌های غیردولتی محلی و بین‌المللی در حال گسترش و کسب قدرت و منابع هستند.^{۷۷} به عقیده ویس، در فرآیند حکمرانی جهانی حاکمیت نمی‌میرد بلکه تقدس خود را از دست

73. Sending, Ole Jacob, and Iver B. Neuman, "Governance to Governmentality: Analyzing NGOs, States, and Power", *International Studies Quarterly*, vol. 50, no. 3, 2006, p. 653.

74. Karns, Margaret P., and Karen A. Mingst, *International Organizations: The Politics and Processes of Global Governance*, London, Lynne Rienner, 2004, pp. 2-3.

75. کمیسیون حکمرانی جهانی «Commission on Global Governance» کمیسیون بین‌المللی مرکب از ۲۸ نفر است که در سال ۱۹۹۲ به منظور ارائه و پیشنهاد روش‌ها به جامعه بین‌المللی برای همکاری در خصوص امنیت جهانی تشکیل شد.

76. Lamb, Henry, "Our Global Neighborhood: Report of the Commission on Global Governance, A Summary Analysis by Henry Lamb", 2010, pp. 1-2. Available on: <http://www.defendruralamerica.com/files/GlobalGovernanceHenryLamb.pdf>. Last accessed 7/4/2017.

77. Weiss, Thomas, "Governance, Good Governance and Global Governance", *Third World Quarterly*, vol. 21, no. 5, Oct. 2000, p. 808.

می‌دهد و اقتدار گذشته‌اش را در عصر حاضر ندارد.^{۷۸}

حکمرانی جهانی نتیجه تنش میان بین‌المللی شدن قوانین و تمایل دولت‌ها برای حفظ و تضمین کنترل ملی است. دوران معاصر شاهد حکمرانی جهانی در عرصه جهانی بوده است زیرا دولت‌ها دیگر تنها بازیگران فعال بین‌المللی نیستند و بازیگران مختلف دیگر از جمله سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی و جامعه مدنی، نقش فعالی در نظام بین‌المللی ایفا می‌کنند. به‌علاوه بسیاری از مشکلات کنونی جهان، فراملی و فرامرزی هستند و حل‌وفصل آن به‌تنهایی توسط یک یا چند دولت میسر نخواهد بود بلکه مستلزم همکاری متقابل بازیگران بین‌المللی است. در واقع آنچه در حکمرانی جهانی برجسته می‌نماید، همگامی سیاست‌های دولت‌ها در راستای ارزش‌ها و اهداف مشترک بشریت است. حکمرانی جهانی، بسیاری از موضوعات، مانند حقوق زنان، حقوق بشر، توسعه، دموکراتیزه‌شدن، محیط‌زیست، امنیت و سرمایه‌گذاری را شامل می‌شود. از دستاوردهای حکمرانی جهانی می‌توان به انعقاد معاهده ممنوعیت مین‌های زمینی، کنوانسیون آب‌وهوای کیوتو، دادگاه بین‌المللی کیفری، سازمان تجارت جهانی و نسل جدیدی از عملیات حفظ صلح ملل متحد اشاره کرد. به‌طور خلاصه، حکمرانی جهانی، رژیم‌ها و نظام‌های حکومتی را توصیف می‌کند که متضمن سازوکارهای رسمی و غیررسمی نظارتی هستند.^{۷۹}

مفهوم حکمرانی جهانی به‌طور ضمنی مفهوم حاکمیت دولت را به این دلیل که در این فرآیند دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در مدیریت موضوعات جهانی با هم همکاری می‌کنند به چالش کشیده است. در این زمینه دو رویکرد درخور توجه هستند. واقع‌گرایان که ادعا می‌کنند دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی هستند، حکمرانی جهانی را به‌عنوان تقلیل حاکمیت در نظر می‌گیرند. از نظر واقع‌گرایان، هر دولت حق دارد که در موضوعات داخلی و بیرونی خود بدون دخالت خارجی آزادانه عمل کند. از سوی دیگر، لیبرال‌ها معتقدند که نیروهای فراملی، نقش مهمی در سیاست جهانی بازی می‌کنند و حکمرانی جهانی را فرایند ضروری برای اشاره به نظام آنارشی بین‌المللی که فاقد قدرت مرکزی است می‌دانند. آن‌ها همچنین معتقدند که اگرچه حاکمیت به دولت‌ها حق کنترل و نظارت بر موضوعات داخل در قلمروشان را می‌دهد، این حق کنترل باید منوط به درجه‌ای از رضایت و مشروعیت جامعه باشد.^{۸۰}

اندرو کاپر بر این باور است که نظام چندجانبه که عمدتاً مبتنی بر دولت‌هاست، برای حل مشکلات و معضلات جهانی کارایی ندارد و باید حکومت جهانی بازسازی شود. *اندرو* با هشت پیشنهاد به دنبال مهارکردن بازیگران غیردولتی و بازآرایی سیاسی و معرفی شکل‌های جدیدی از

78. *Ibid.*, p. 809.

79. Makinda, S. "Recasting Global Governance"; in: Thakur R. and Newman E. (eds.), *New Millennium, New Perspectives: The United Nations, Security, and Governance*, United Nations Press, 2000, p. 164.

80. *Ibid.*, p. 169.

قدرت، مسئولیت و پاسخگویی متقابل است. این پیشنهادها از این قرار است: ۱- تأمین حقوق با تعیین تعهدات ۲- مشارکت دادن بازیگران غیردولتی در حکومت ۳- توزیع مجدد مسئولیت‌ها ۴- فراهم کردن دموکراسی انتخابی نوین ۵- برقراری چندگانی قدرت‌ها ۶- گسترش نهادهای پاسخگویی ۷- پاسداری از منشور تعهدات و ۸- تجدید سازمان بخش‌های شرکتی و شهروندی. وی این اندیشه خود را دموکراسی پاسخگو نامیده و هدف از آن را بینش سیاسی درازمدت و غلبه بر احساس ناامیدی معرفی کرده است که گاهی هرکس را در مواجهه با مسائل و معضلات بزرگ این دنیا روبه‌رو و کلافه می‌کند.^{۸۱}

حکمرانی جهانی نتیجه اجتناب‌ناپذیر پدیده جهانی شدن است. پدیده جهانی شدن، ظهور حکمرانی جهانی را لازم می‌کند و گسترش جهانی شدن موجب تسریع در فرایند حکمرانی جهانی می‌شود. با وجود این، واقعیت این است که حکمرانی جهانی هنوز در مراحل اولیه خود به سر می‌برد. موانعی در به‌کمال‌رسیدن این فرآیند وجود دارد. از جمله مهم‌ترین این موانع می‌توان به نابرابری قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی دولت‌ها اشاره کرد که این امر خود موجب برتری دولت‌های ابرقدرت بر سایرین می‌شود. نظام‌های مستبد و اقتدارگرا معضل دیگر در راه پیشرفت حکمرانی مطلوب هستند. در چنین نظام‌هایی احترام به قوانین و مقررات بین‌المللی به دلیل مغایرت با منافع آن‌ها اهمیت چندانی ندارد و حتی بارها قواعد بین‌المللی را نقض کرده‌اند. با وجود این مشکلات، می‌توان در آینده به حکمرانی جهانی امیدوار شد چرا که مدل کوچک‌تری از این حکمرانی در میان برخی کشورهای اروپایی در قالب اتحادیه اروپا با موفقیت همراه بوده است.

نتیجه

حاکمیت به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های دولت، در آغاز رنگ و بوی سیاسی داشت تا حقوقی، اما اندک اندک با ظهور و پیدایش نظام بین‌المللی و ضرورت وجود نظم در این نظام، مفهوم حاکمیت، رنگ حقوقی به خود گرفت. بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم که میلیون‌ها نفر را به کام مرگ کشاند، جامعه جهانی به این واقعیت پی برد که باید با ایجاد نظمی نوین از خودسری‌های بی‌حدومرز حاکمیت‌ها جلوگیری کند. پس از این حوادث و تأسیس سازمان ملل متحد، دولت‌ها در چارچوب انجمن رسمی، عزم راسخ خود را برای دستیابی به صلحی پایدار اعلام کردند. بعد از تأسیس سازمان ملل متحد، لزوم توجه به حقوق بشر و رعایت آن در مرکز اذهان و افکار عمومی جهان و همچنین جامعه جهانی قرار گرفت. احترام به حقوق بشر و تعهد به رعایت و تضمین به اجرای آن موجب رسوخ و نفوذ جامعه بین‌المللی در حاکمیت‌های ملی شد که با نظارت خود بر تعهدات بین‌المللی

۸۱. کاپر، اندرو؛ بازسازی حکومت جهانی: طرح هشت ابتکار، مک گرو و آنتونی، نظریه‌های جهانی شدن، ترجمه: مسعود کرباسیان، چشمه، ۱۳۸۷، صص ۳۴۳-۳۴۲.

دولت‌ها در زمینه حقوق بشر، به آن‌ها گوشزد کنند که مانند گذشته، در نحوه رفتار خود با اتباع و شهروندان خود آزاد نیستند و تابع محدودیت‌های بین‌المللی هستند.

متعاقب روند تکاملی جامعه بشری و بلوغ جامعه جهانی، اصل عدم مداخله به‌عنوان سپر حمایتی در جلوگیری از دخالت دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر تضعیف شد. امروزه دیگر دولت‌ها در پرتو اصل عدم مداخله، مصون از مداخله نیستند و فرسایش اصل عدم مداخله به‌عنوان یکی از سپرهای بنیادین حاکمیت، فرسایش حاکمیت را نیز در پی داشته است. زمانی که مداخله بشردوستانه (چه در چارچوب ملل متحد یا ماورای آن) در داخل یک کشور صورت می‌گیرد، این خود به معنای فقد حاکمیت مؤثر دولتی است که هدف قرار گرفته است. حاکمیت کشور از حقی نشأت می‌گیرد که افراد به آن اعطا کرده‌اند. اعطای این حق از جانب افراد به قدرتی مافوق به جهت حفظ امنیت و تنظیم امور اجتماعی است. به بیان بهتر، حاکمیت مسئولیت حمایت از شهروندان و حقوق بشری آن‌ها را در پی دارد. از این‌رو حاکمیتی که مسئول حفظ صلح و امنیت در داخل کشور خود نباشد، حاکمیت نیست بلکه حقی عاریتی است که می‌تواند از دولت سلب شود و زمانی که افراد نتوانند از حق خویش دفاع کنند مسئولیت بر دوش جامعه جهانی خواهد بود که اقدامات لازم را صورت دهد. علاوه بر این، جهانی‌شدن موجب فرسایش ساختار حاکمیت شده است. مفاهیمی چون حقوق بشر، بازار آزاد و حاکمیت مطلوب، شرط‌هایی را بر موافقت‌نامه‌های تجاری و مساعدتی تحمیل می‌کنند. تحریم‌های اقتصادی ابزار حمایتی از شهروندان در مقابل حاکمیت‌های مستبد است و در نهایت، خشونت و جنگ باعث شده‌اند که حقوق بشر و بشردوستانه وارد نظم نوین جهانی شوند. جنگ‌های عادلانه پسامدرن، خشونت و اشغال نظامی را به منظور خواست‌های عدالت و اخلاق توجیه کرده‌اند. از این‌رو جدال آشکار میان حاکمیت‌های اقتدارگرا و منافع مشترک بشریت به نفع بشر تمام خواهد شد. آنچه در این مقاله شرح داده شد به معنای میرایی حاکمیت نیست و اساساً چنین چیزی ممکن نخواهد بود بلکه سخن از تعدیل مفهوم حاکمیت به سوی منافع مشترک بشری است. در عصر جهانی‌شدن، سخن از حاکمیت رسوخ‌ناپذیر ملی دیگر محلی از اعراب ندارد و کشورها ناچارند برای حل معضلات و مشکلات جهانی با یکدیگر همکاری کنند. پدیده جهانی‌شدن موجب تعبیر مناسب با مقتضیات زیست انسان از حاکمیت شده است. در دنیای امروز، دیگر بحث از حاکمیت مطلق (وستفالیایی) یا حتی حاکمیت نسبی نیست. در حال حاضر، ایده حاکمیت مشروط مطرح است یعنی حاکمیتی که قادر به ایفای تعهدات بین‌المللی و قادر به حمایت از شهروندان خویش باشد و از ارزش‌ها، آزادی‌ها و حقوق بشری و منافع مشترک بشریت پاسداری کند.

منابع:

الف. فارسی

– کتاب

- ارسطو؛ سیاست، ترجمه: حمید عنایت، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۷.
- بوسچک، رابرت بلدسو؛ فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمه: بهمن آقایی، گنج دانش، ۱۳۷۵.
- تاموشات، کریستیان؛ حقوق بشر، ترجمه: حسین شریفی طراز کوهی، میزان، ۱۳۹۱.
- حاتمی، محمدرضا و محمد لعل علیزاده؛ مبانی علم سیاست، چاپ دوم، پیام نور، ۱۳۹۰.
- فرانت. اس. ای؛ درس‌های اساسی فلاسفه بزرگ، ترجمه: منوچهر شادروان، چاپ ششم، گلشن، ۱۳۹۲.
- قاضی، ابوالفضل؛ بایسته‌های حقوق اساسی، چاپ هجدهم، میزان، ۱۳۸۴.
- کاپر، اندرو؛ بازسازی حکومت جهانی: طرح هشت ابتکار، مک گرو و آنتونی، نظریه‌های جهانی‌شدن، ترجمه: مسعود کرباسیان، چشمه، ۱۳۸۷.
- کُک دین، نگوین؛ پاتریک دَینیه و آن پله؛ حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه: حسن حبیبی، جلد اول، اطلاعات، ۱۳۸۲.
- گریفیتس، مارتین و تری اوکلاکان؛ مفاهیم کلیدی روابط بین‌الملل، ترجمه: محمد امجد، میزان، ۱۳۸۸.
- گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، ترجمه: هوشنگ نابی، جلد اول، چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۹۶.

– مقاله

- سلطان‌زاده، سجاد؛ «بررسی حقوقی استناد روسیه به دکترین مسئولیت حمایت در حمله به گرجستان»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۹۱، زمستان ۱۳۸۸.
- فروغی‌نیا، حسین؛ «بین‌المللی شدن حقوق بشر و دگردیسی در مفهوم حاکمیت دولت‌ها در عصر جهانی»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۱.
- حبیبی، علی فقیه؛ «تحول مفهوم حاکمیت ملی دولت‌ها در پرتو دکترین مسئولیت حمایت»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۹۶.

ب. انگلیسی

- Books

- Abram Chayes and Antonia Handler Chayes, *The New Sovereignty*:

Compliance with International Regulatory Agreements. Harvard University Press, Massachusetts, 1995.

- Anthony Aust, *Handbook of International Law*, Cambridge, 2010.
- Bodin, Jean, *Six Books of the Commonwealth*, Abridged and Translated by M. J. Tooley, Basil Blackwell Oxford, 1955.
- C. E. Merriam, Jr., *History of the Theory of Sovereignty Since Rousseau*, Batoche Books, Kitchener, Ontario, 2001.
- *Humanitarian Intervention: Legal and Political Aspects* (Copenhagen, Danish Institute of International Affairs, 1999. https://www.diis.dk/files/media/publications/import/extra/humanitarian_intervention_1999.pdf).
- Joerges, Christian, Inger-Johanne Sand, and Gunther Teubner, (eds.), *Transnational Governance and Constitutionalism*. Bloomsbury Publishing, 2004.
- Thakur R. and Newman E. (eds.), *New Millennium, New Perspectives: The United Nations, Security, and Governance*, United Nations Press, 2000.
- Karns, Margaret P., and Karen A. Mingst, *International Organizations: The Politics and Processes of Global Governance*, London, Lynne Rienner, 2004.
- Roach, S. C., Griffiths, M. and O'Callaghan, T., *International Relations: The Key Concepts*, Routledge, 2014.
- Rosenau, James N., and Ernst O. Czempiel, *Governance Without Government: Order and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press, 1992.
- Simmons, B. A., *Mobilizing for Human Rights: International Law in Domestic Politics*, Cambridge University Press, 2009.
- Shaw, Malcolm N., *International Law*, Cambridge University Press, 2008.
- Steinberger, Helmut, "Sovereignty", *Encyclopedia for Public International Law*, vol. 10, Max Planck Institute for Comparative Public Law and International Law, 1988.
- *Human Rights: Handbook for Parliamentarians*, Published Jointly by Inter-Parliamentary Union and Office of the United Nations High Commissioner for Human Rights, 2016.

- Articles

- Albahary, D., "International Human Rights and Global Governance: The End of National Sovereignty and the Emergence of a Suzerain World Polity", *Mich. St. U. Coll. LJ Int'l L.*, vol. 18, 2009.
- Ankomah, Baffour, "African Union: From Non-interference to Non-indifference", *New African*, vol. 460, 2007, Available on: <https://www.questia.com/magazine/1G1-160922404/african-union-from-non->

interference-to-non-indifferenc». (Last accessed 14/6/2017).

- Antonio, Cassese, “Ex iniuria ius oritur: Are We Moving towards International Legitimation of Forcible Humanitarian Countermeasures in the World Community?”, *EJIL*, vol. 10, issue 4. 1999.
- Badakhshani, Ofran. “Globalization: The End of State Sovereignty?”, Written Assignment for International Relations. *Free University of Amsterdam, Faculty of Social Sciences, Department of Political Science*, 2008. <http://www.khorasanzameen.net/rws/gb01e.pdf>.
- Cohan, John Alan. “Sovereignty in a Postsovereign World”. *Fla. J. Int'l L.* vol. 18, 2006.
- Cohen, J. L. “Rethinking Human Rights, Democracy, and Sovereignty in the Age of Globalization”. *Political Theory*, vol. 36, no. 4, 2016.
- Donnelly, Jack, “State Sovereignty and International Human Rights”. *Ethics & International Affairs*, vol. 28, no. 2, 2014.
- Ghali, Boutros Boutros, “Empowering the United Nations”, *Foreign Affairs*, vol. 71, Winter 1992/93.
- Glanville, Luke, “The International Community’s Responsibility to Protect”, in: *Protecting the Displaced: Deepening the Responsibility to Protect*, Sara E. Davies and Luke Glanville (eds.), Martinus Nijhoff, 2010.
- Hurd, Ian, “Is Humanitarian Intervention Legal? The Rule of Law in an Incoherent World”, *Ethics & International Affairs*, vol. 25, no. 3, 2011.
- Lorca, Arnulf Becker, “Sovereignty Beyond the West: The End of Classical International Law”, *Journal of the History of International Law/Revue d'histoire du droit international*, vol. 13. 2011.
- Ludsin, Hallie, “Returning Sovereignty to the People”, *Vanderbilt Journal of Transnational Law*, vol. 46, issue 97, 2013.
- Musifiky Mwanasali, “The Era of Non-indifference”, *Mail & Guardian*, 13 September, 2005. Available on: <https://mg.co.za/article/2005-09-13-the-era-of-nonindifference>.
- Raustiala, Kal, “Rethinking the Sovereignty Debate in International Economic Law”, *Journal of International Economic Law*, vol. 6, issue 4, 1 December, 2003.
- Renee de Nevers, “Sovereignty and Ethical Argument in the Struggle against State Sponsors of Terrorism”, *Journal of Military Ethics*, vol. 6, no. 1, 2007.
- Roberts, Adam. “Nato's Humanitarian War over Kosovo”, *Survival*, vol. 41, no. 3, 1999.
- Rosenau, James N., “Governance in the Twenty-first Century”. in: *Palgrave Advances in Global Governance*, Jim Whitman, (ed.), 2009.
- Schreuer, Christoph, “The Waning of the Sovereign State: Towards a New Paradigm for International-Law?”, *EJIL*, vol. 4, 1993.

- Seita, Alex Y., “Globalization and the Convergence of Values”, *Cornell International Law Journal*, vol. 30, issue 2, art. 5, 1997.
- Sending, Ole Jacob and Iver B. Neuman, “Governance to Governmentality: Analyzing NGOs, States, and Power”, *International Studies Quarterly*, vol. 50, no. 3, 2006.
- Shelton, Dinah. “Protecting Human Rights in a Globalized World”, *BC Int'l Comp. L. Rev.* vol. 25, 2002.
- Slaughter, Anne-Marie, “Sovereignty and Power in a Networked World Order”, *Stan. J. Int'l L.*, vol. 40, 2004.
- Weiss, Thomas, “Governance, Good Governance and Global Governance”, *Third World Quarterly*, vol. 21, no. 5, 2000.

- Reports and Documents

- The Secretary General, Kofi A. Annan, “We the Peoples: The Role of United Nations on the Twenty-First Century”, *United Nation Publication*, 2000. Available on: www.un.org/en/events/pastevents/pdfs/We_The_Peoples.pdf.
- International Commission on Intervention and State Sovereignty, “The Responsibility to Protect”, Ottawa, *International Development Research Centre*, 2001.
- Protocol to the African Charter on Human and Peoples' Rights on the Establishment of the African Court on Human and Peoples' Rights.
- Goonesekere, S., “National Implementation of International Human Rights, Social Inclusion and the Empowerment of People”, 2013.
- Lamb, Henry, “Our Global Neighborhood: Report of the Commission on Global Governance, A Summary Analysis by Henry Lamb”, 2010.
- Report of the High-level Panel on Threats, “Challenges and Change, A More Secure World: Our Shared Responsibility”, *United Nations*, 2004.
- United Nations Development Programme, “Human Development Report 1999”, New York, Oxford University Press.